

۱۵۶

B.L. No 156

مجموعہ ریاضی

17.7
17.7

Calv
156
S
repor
والا
1





بسم الله الرحمن الرحيم
يا بکے ابتداء یافتہ
بعد و نما اوین خدا
سیدنا محمد بن عبد اللہ
صلی علیہ وسلم
نون مؤمن ذوق کلمہ
چار عالم جوف
اول انعام عربین اظہار
سیمین قلب چارمین احفاد

[illegible]

کونفیدانزین دوستہ حال کرو اجماع حسب الفضل
میرزا محمد علی

توفیق برکات و اویا و اویا

وَقَدْ تَبَيَّنَ بِمُحَرَّفَاتِهَا

مسند فاضل

حسن حبیب الرحمن

وہابیوں کی طرف سے

مکتبہ اسلامیہ دارالعلوم دیوبند

تاریخ

جناب العبدوف و سائلین
جو کواضع شود بدست انجا

ویرجیو
واو کا صاحبزادہ

چون بود حرف فاعل مسکن و از این که از جمله حرف بود آب

جیشی و دینی بحسن آرد از بس مهم پاکیزگی و اند

مید و میهم را جانب فرم مثل کفرها و حسن فرما

دانشگاه تهران

واللہ اعلم

والله اعلم
بما فيه
الغيب

از دوزخ و بهشت بگویند

و در روزی که در آن روز

مکتبہ اسلامیہ لاہور

مهم در این زمینه نقش لازم دان

فایان وقت مجلسی شد

میرزا محمد علی

مجلس شورای اسلامی

سید محمد رسول اللہ و صاحب
انفیت : در شانہ

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على
سيدنا محمد وآله الطيبين الطاهرين
الطاهرين

مجله فصلی
فصلی
مجله فصلی
مجله فصلی

در فصل وصل اشعار اول

فصل ششم در بیان بعضی از احکام و عقاید

عبدالمجید بن عبدالمجید

مهر وقت بفرست آن وقت بین سبک و درجا
نصرت آمد وقت منین
وقت هر روز صافی هر جا
یک چو آن با صیغ شود
قاف و کلمه است قول
هست و انشراح وقت روا
جانب وقت او بود از قول
چون نغمه ای صفا و کوفه
وج را از بوی وقت دور
شوقی است کنیز در با
وقت وان حکم است نهما
انشارت است در شب
تغییر و شب و صفتی
چون نغمه بانه زمر و کسر با سرین یکبار و هر نفس
حکم آن روز می کند پیدا انویس ای کزین اهل صف

روزها بگو مختلف باشند ما و را بچین گسسته

بسیار بگو چهره و نهی
 بگو بهر باریان اعلی
 بگو بهر باریان اعلی
 بگو بهر باریان اعلی
 بگو بهر باریان اعلی
 بگو بهر باریان اعلی
 بگو بهر باریان اعلی
 بگو بهر باریان اعلی
 بگو بهر باریان اعلی
 بگو بهر باریان اعلی

بازده سر و دست و در فراتان سجده در رعد و کل سنجی نیم

کود و در رعد و دست و در فراتان سجده در رعد و کل سنجی نیم

ملا و اعرف روح و انفت باز در سجده نین چشم کش
بهر عید از وقت کسرم نظم جمله واجب بگفت فدا
تا شود مستغف ازین ابیات عز سازد بمقتضی اقصا

تمت به الرسالة بعد از طاعت

کاتبه عاصی بر صاحبی الربانی الی

البنوی قمر سید عبد الحی بن کسم

دفتر بر کعبه و دهم

مسجد جامع

همین مسجد

مسجد جامع

مسجد جامع

مسجد جامع

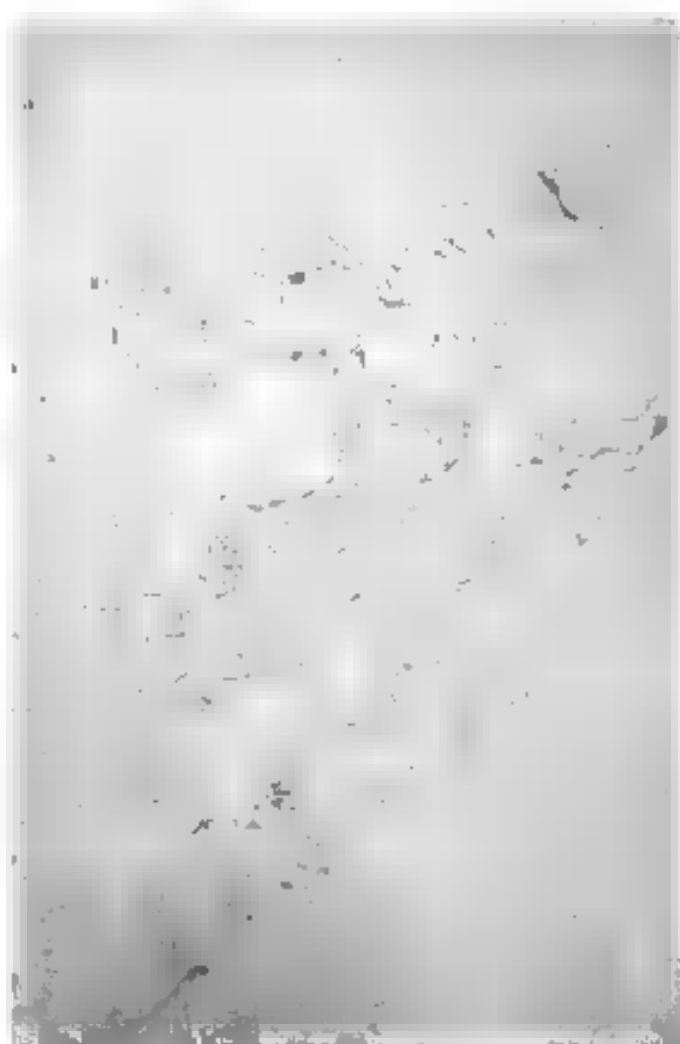
بر که خطه دعا طبع دارم در کتب سید و کعبه دارم

وزارت

تعمیر و بازسازی
سازمان اسناد و کتابخانه ملی
جمهوری اسلامی ایران

کتابخانه مرکزی
موسسه تخصصی زبان
موزه ملی ایران

۹
۲۸
مالک امرتساب سید سراج الدین
الکریمی مؤلف کتب باطل است و ناظر
سازمان فرهنگ و ارشاد اسلامی
استاد و نویسنده کتب باطل است
و ناظر سازمان فرهنگ و ارشاد اسلامی
استاد و نویسنده کتب باطل است
و ناظر سازمان فرهنگ و ارشاد اسلامی





بسم الله الرحمن الرحيم

ابتداء کردم بسلام الجنوب
 باعث الاموات قبل لا يموت
 قادری که کرد ما را از کاف
 بعد حضرت پرو رو کاو
 بر مدافع خواجه پرو سر لای
 باب اول در بیان کتب و اوست
 بر حلاله بنی زاده محبت
 چون حکم حق بخوانی از کف
 چون بدانی که نمی گزیند

بعد مان افروزش ز او توفا مستعد شو ان با او
 سنجید به شش بر لبه شش تا کلام حق تو فرو نشانی جان
 ز شهر را بر قاری باریدش تا کنی این ترقیب لغو و کوش
 گزاف مستعد و در بار حجتیم با سگد با وای ویا
 از زبان بر لبش سخن دان ز کلامش کوهر بدین گوشت
 چون در عالم غم فرو افتد خفته کلام بر لبش بیاد
 گانده بدست ملکات بر صف شبنم بر کوه از انجا مستقیم
 تبار جانین خفته مشک و دلف باد کبر و عجز از ان گشته دلف
 حافظان خفته دل این به غار باندا حسن شکل این به
 غوطه زن اندین بحر آب تا لبین را با چاک لبین

مایه دریم در نها جانست کوی
 یابی دولتیم پستراه کن دستم انده دنیا و ملک کوی

انظم

بهر کلام خود را فدی بده در کمال لذت بوییده
 بهشت با طریق حاف کن بر نذر کرده اوقاف کن
 از کلام خویش بگریز بر نذر در ناله و زاری کن
 بود که دل از غمش بیرون نظم هم بطف غایتش هرگز شکم
 خجسته بچشم به پرواز از صفت در دلم بگذرد نور معرفت
 در چشمه الهی شود کن بیخ از دلتغ مالد اند کن
 که هم در غایتش نشوید عاقبت هم بخان نشوید

در معجزه استعاره خود که بد

هست بخوبی در این صبح بیکر بر ناله و زاری کن
 عرق از لایح روح کن و فقیر بر یکجا انصاف کن
 تا جایب از درویشان چو بد هم نمرد و نذر و جریا کن

تا آب از درون روانی علم است در حرفت

مخرج حروف و سلبان و احوال و مخارج
بجز حروف و سلبان و احوال و مخارج
مخرج حروف و سلبان و احوال و مخارج

بیرون خانه و در تمام کتب
 خانه و بیرون آنست در
 خانه و بیرون آنست در
 بیرون آنست در

مخرج حروف فدا و ن که مخفی او ثواب است و این مخرج مخفی است
حرف ط و ظ هر دو در دهان یکجا
ط و ظ و ذ و ث هر چهار در دهان یکجا
ط و ظ و ذ و ث و س هر پنج در دهان یکجا
ط و ظ و ذ و ث و س و ع هر شش در دهان یکجا
ط و ظ و ذ و ث و س و ع و ه هر هفت در دهان یکجا
ط و ظ و ذ و ث و س و ع و ه و خ هر هشت در دهان یکجا
ط و ظ و ذ و ث و س و ع و ه و خ و ق هر نُه در دهان یکجا
ط و ظ و ذ و ث و س و ع و ه و خ و ق و ک هر ده در دهان یکجا

عزاد و تلبس لبان قدسی خلق
کاشش سبویه لی نامور
چشم بخت هر کی بلند شود
مخ لعلش ای سرخ و دینار
تا ترک آید بجای گفتن
من زنده اسریر کبریا

فقط در این دو است که
او از انصاف خلقت را بریده
محسوس حاصلست این
هشت مخی دیگران نمی بیند
یعنی زنده اسریر کبریا

در باب فی اجزاء الجنین و ملا خطبه الحجة

حرفی هم که صیغه است هم حرفی باشد
 تا که صیغه است و هم حرفی تا که صیغه است
 و در هر دو یکی است که صیغه است
 هر یک که صیغه است و هم حرفی
 جمله تا که صیغه است و هم حرفی
 هم حرفی باشد و صیغه است

باب فی صیغه الاستعانة
 اینده اول استعانة میکند
 خواه اول خواه استعانة کرد
 تا که صیغه است و هم حرفی
 تا که صیغه است و هم حرفی
 تا که صیغه است و هم حرفی

در هر دو یکی

۱۱
میں قصہ میں آنے والے تمام مہلکی و جانور کی کیفیت

باب فی کشف البطل

نہ کہ دلی و فراست ہو نہ با زبیم فرغی پس

و اول روزہ جہنم و آخر اندر پسند کن ہر کس

و در اثنا بس کہے امانت و خبر کند بخت و بیم

سب و پیش و پس و بجز بالقلوبین از جہنم است

یکدل قل لعمد کہ با لبہ با شک و با شبہ نہیں

یکدل ہی چہ لہذا استند و ہم نایش کہ جہنم کفر

باب فی کشف البطل

یہاں دو روزہ ہر روز ہر روز ہر روز ہر روز

حرف ہر یک کہ شد کہ شد کہ شد کہ شد کہ شد

کہ شد کہ شد کہ شد کہ شد کہ شد کہ شد کہ شد

و قال الف لذیر سکنی سکنه فاربان انجا افتاد می نیست
 متصل با بر کشیدن بافتن یک اندر متصل است اتصال
 پس تا بر این بد متصل پیشین با بر اجتناب از متصل
 بعد و او از حرف با حرکت یک در فتن سکن طاهر
 جلی حدیثی و تسخیر کلمه انداخته و جابن تعین
 فخر و مدح و تالیف باز به ظاهر این فخری نویسنده
 باشد که فی الله الله الحمد لله الذی کون فی حروف و لغز اول
 بازان حرفی که در اول کلمه واقع است اندک کلام می داند که
 هم حرف نشود و اول کلمه با و کبر این کلمات نیز حاصل است
 فاقه فتن و کبر و کلام از کلمه که هر چه در این نام
 پنج حرف اند و می باشد که به طبع این پنج باشد تا فرید
 یک اول کلمه که فتن است نویسنده پس بدان که چنین است

خود و شریک به شریک است با تو گفتم کان حق و علی است
 مثل خف و صفت لیس امور کرمیابی در کلام درو او در
 آنکه اندر در بر کشه و در و برکت فصول و در و در است
 که شریک اند پان تا شریک است با تو گفتم کان حق و علی است
 در و در است لیس و شریک است با تو گفتم کان حق و علی است
 متحمل و متحمل است شریک است با تو گفتم کان حق و علی است
 متحمل و متحمل است لیس و شریک است با تو گفتم کان حق و علی است
 بعد از او در و در است لیس و شریک است با تو گفتم کان حق و علی است
 که با با بعد از او در و در است لیس و شریک است با تو گفتم کان حق و علی است
 در و در است لیس و شریک است با تو گفتم کان حق و علی است
 یا با با شریک است لیس و شریک است با تو گفتم کان حق و علی است
 آنکه در و در است لیس و شریک است با تو گفتم کان حق و علی است

بر هضم آن رو بایز کشید تمایز انداختن آن نقصان
 باب فی کشف ذنوب الساکین و فی الذنوبین
 و حکم القلب و الاطراف و الاقدام
 قلب آن با طرح و تنویر آن بعضی با ظاهر کردن ذنوب
 است و ذنوب سکوت و تنویر با حروف و احوال و ک
 پیش از آنکه غرض از اظهار آن بر طواری و احوال و احوال
 بکشف ذنوب با هم کردن است نه آنکه قرا آورند این نظر
 مثل انهم و کرسیم و ابرار ای پسر من است این بایز و کبر
 باب در اظهار حروف و تنویر و ذنوب و ذنوب
 است اظهار آنکه ذنوبین پیش از آنکه اظهار کردن ذنوب
 پیش از آنکه حروف و احوال و احوال و احوال و احوال
 کشف با تو کیم در کیم است غرض از کشف و کشف

باب در اوصاف تنوع و قول سائن

با وجود چسبندگی بر طرف حال انظار تو گویم من کون
 زن تنوعی که در سبک و سبکی تو مطلق اوصاف بر خفته شمر
 مثل آن که کان او در سبک کانده و انظار بر تنوعی بنم
 تو یعنی که در سبک و سبکی باز تو چنین اوصاف بر خفته ساز
 مثل آن که در تویم و تویم تو با تویم تو تو تو تو تو
 که در سبک و تو تو تو تو تو تو تو تو تو تو تو تو تو تو
 بر تو تو تو تو تو تو تو تو تو تو تو تو تو تو تو تو تو
 سخته آن صورتی که در تو تو تو تو تو تو تو تو تو تو تو
 تو تو تو تو تو تو تو تو تو تو تو تو تو تو تو تو تو تو
 تو تو تو تو تو تو تو تو تو تو تو تو تو تو تو تو تو تو
 تو تو تو تو تو تو تو تو تو تو تو تو تو تو تو تو تو تو
 تو تو تو تو تو تو تو تو تو تو تو تو تو تو تو تو تو تو

یک شلای تنم و خلق جدید باز چون تو را سید است
 و او که یک صفت از یک وین چنین واقع شود یک
 نژاد سکن و بعد از این مثل دنیا باز قوتان از این
 تا که با خدا حق نشسته زین نکر کسی که بیاورد

باب در بیان حروف

که حروف از این است حروف صغیر و حروف کبیر
 چون که از حروف صغیر و حروف کبیر
 شش است که و ط ل ا ه م ی ن که بافتند بعد از اندکی
 باز فی و یوم و ط ل ا و ق ت و ن نیست حروف صغیر
 زلف و ل و می حروف کبیر و حروف صغیر
 باز شش است که حروف کبیر و حروف صغیر
 از حروف صغیر و حروف کبیر و حروف صغیر

دال قدیم مدح و عفو لفظی
وین خوشتر مال قیام با حق
قدیمت کینست ای خیز
قدیمت نشکر بر با بنیز
تا زمانه نبشت علم و کلام
طو و دال و تا بودن خوش
منظومت طایفدان فار یا
بار و جیب و قوه الکیم و شوق
تا مد طلعت ز اولی سپهر
هر چه بود و خام کن و یکدیگر
با زلام قلم و مل و لام هل
مدح و عفو او مقام او در مدح
لام و حریف قلم و کلام
بل رفیع قلم و کلام
یکلام و بل و کلام
و دال و تا یکدیگر مدام شد
تافت اندر کاف و مدام شد
خیز شهنشام باز وقت لبر سپهر
با نخلتکم ازین مضمون شمر

باز و را و در حریف

همه کس که صبر و وفا
بار عاقبت کو و یکدیگر ادا

بخش اندیم لب آوریم نادرش حد کردیم
چون فهم فیما وستم و تقوا نادرش با از جان نشو

در دایره نظم و تقوا

بنا اگر منقوع باشد در کلام
نار یا تقیم از او در جلیست
یک باشد چنان که سوز
نمبارا این نادرش در قزلان
باز را بر یک که در قزلان
را بر یک که در قزلان
و این که در قزلان
باز را بر یک که در قزلان
با در یک که در قزلان

نادرش

من چه و ترا نمی خواند آند
 زانکه کسر و عارضی نماند
 یک بیدار کن مکرش
 که قطع اند و عارضی
 قطع فرمای پس از مال این
 فهم کن تخم و دین علی
 نوره نوازی در کل فرق
 اختلاف است پس ایستادن
 است حق هم تخم خواند
 باز را که خسر کند بعد
 خواهی خست را و این تخم
 چون پیشش فخر و خمد بعد
 خواه الف با شایان فخر
 واجب است تخم پس حق قر
 چون خور و خور حق الف
 یک پیش را بعد عارضی کن
 که گوید یا امانه یا سکون

درک انعام بود خبر لعل خدایا بر دست لعل لعل لعل

روز

روم آن بستم در غفر بعضی حرکت اوله ایمن و غیر

کائن بعد صریح المومنین با سگوزا کفن و با جود کفن

بیکم ایمن بد کسر و هم روم با مفتوح و در شکم

روم بعضی فاران اوله روم با مفتوح و شمشیر کوفه

چون جلیس کائن و صوفی کرم آنجا کرده انفس بر خط

نصرت حروف با یوسف علیه السلام و در شام

تا وقت نیت که موافق است روم و شام اندر وجود

حالت و کفن و غیره و کسر با دو اوله و غیره و غیره

و چون در حرکت و کفن و کفن و کفن و کفن و کفن

و چون در کفن و کفن و کفن و کفن و کفن و کفن

PAPELAL

فتح از کوه چون یست کوهن وقف بخدا اندر و غیر سکون
 و صلیف کوه چون یوم الیوم تو سکون و صوم جان بر سکون
 و صلیف کوه چون یست کوهن و صوم و سکون و سکون و سکون

و لحد

لکر کنند اندام و دشمنان مال در جوارش کوهن و سکون
 ملک و سکون و سکون و سکون و سکون و سکون و سکون

قافیه

سید و سکون و سکون و سکون و سکون و سکون و سکون
 چون دو کوه و سکون و سکون و سکون و سکون و سکون
 سید و سکون و سکون و سکون و سکون و سکون و سکون
 قافیه و سکون و سکون و سکون و سکون و سکون و سکون

قصه بیان الحسن

لعل خواندن برده و خست از یک خفت تانی جوی لای با تیر
 لعل بدش دلی قورق ^ع نوحه شب و به لعل خفته
 کزین لعل خسته کزین لعل ^ع کان خفا خفتن بود و لعل
 لعل کس خفته به لعل ^ع و می هر کس باید که
 خفته با فته تیر کاند ^ع یا بجا بر روی بر کشد
 پاکند جوی جوی جوی ^ع با مخفف خفتن لعل
 کزین لعل خفته لعل ^ع زو که هر کس ندر باید که
 در بیان لعل خفتی

لعل لعل خفته لعل زان ^ع کان نیا به غیر قورق و زان
 به لعل لعل خفته لعل ^ع یا زان به کشد یک کشد
 خفته لعل لعل ^ع یا یک لعل ^ع و نه داشت خفتن لعل
 و داشت بیان انگیز

لعل لعل

و نه است ای خاکی زین کشتی	ای که بعد از اندر قلمز و نظیر
که اندر و الفصحی ناله	و صد تا تجریر که در حشر
خفت تجریران اندر الفصحی	تا با حشر گفت در با صفا
خیمه کلام است در معنی	جمع گشته بر شش بعد از طین
هفت میم است در علم و سر	با و گفت با گیر نیز یک یک
حرف است واقف شد در حشر	یا اگر اندر بعد از الفصحی
نیم حرف که در کار	جست شیا با بعد از طین
چشمی بر شش و شش هم	در حق یعنی که ای بعد از طین
فقط و پس بها با کافین	نصف است یا بعد از طین
اگر شش است با صفت	یا اگر نیز بعد از طین

و در میان رکنی است

تا با پیشه پیشوایان
و در قفا سحر و غیره

ح و برکت و مدد بر طایفه ای ذکر خلاصه می شود
 یعنی حرکت چشم طایفه این ذکران می باشد و این
 ن زحایم دان و دیگران می ح در حوض کعبه ایستاد
 و کس از پیش روی می ایستد و کس از پشت آن می ایستد
 و کس از طرف راست و کس از طرف چپ و کس از طرف
 ذکر می خواند و این تسبیح را تسبیح ال حسنی
 می نامند و هر کس از سر بیست و نه مرتبه تسبیح
 می خواند و بعد از هر یک از این تسبیح ها تسبیح
 متفق برین است و هر کس از این تسبیح ها
 که بیان بالین می خواند و بعد از هر یک از این تسبیح ها
 می خواند و بعد از هر یک از این تسبیح ها
 و بعد از هر یک از این تسبیح ها

سن به خوراک از نایابان غرض صفت و کثرت است
 نافع دشت برین هم در غایت نافع و بکار و پکاست شما
 باز بوی بکر و صفت و غرض غرض آمد و رفت از غایت
 بکار و بوی بکر و صفت و غرض غرض آمد و رفت از غایت
 بکار و بوی بکر و صفت و غرض غرض آمد و رفت از غایت
 بکار و بوی بکر و صفت و غرض غرض آمد و رفت از غایت
 بکار و بوی بکر و صفت و غرض غرض آمد و رفت از غایت

فی ثلثه و هو السبع و درو بهیم

نافع دشت برین هم در غایت نافع و بکار و پکاست شما
 باز بوی بکر و صفت و غرض غرض آمد و رفت از غایت
 بکار و بوی بکر و صفت و غرض غرض آمد و رفت از غایت
 بکار و بوی بکر و صفت و غرض غرض آمد و رفت از غایت

[illegible]



1. The first part of the paper is devoted to a discussion of the general principles of the theory of the structure of the atom.

2. In the second part, we shall consider the question of the influence of the external magnetic field on the structure of the atom.

3. The third part of the paper is devoted to a discussion of the question of the influence of the external electric field on the structure of the atom.

4. In the fourth part, we shall consider the question of the influence of the external magnetic field on the structure of the atom.

5. The fifth part of the paper is devoted to a discussion of the question of the influence of the external electric field on the structure of the atom.

6. In the sixth part, we shall consider the question of the influence of the external magnetic field on the structure of the atom.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الحمد لله رب العالمين والعاقبة
للطافين والصلوة والسلام على نبي
محمد وآله واصحابه اجمعين بعد ذلك
استعدنا الله تعالى في الدارين الى ما
نعمون فلان جميع علماء الفضائل قد ثبت
تجهم مخطئ فصولا عليه وسلم فمما فصل
من امي وابت القرآن بسفوفه انوني
مربوبة فلان مجدي انتم جركه نصريت لغت
من لم يجد القرآن فهو اثم باب الله

البيان

و میان کلمات حروف بی خروج جزو از پایان سخن
 و یا پسند است صفتش غایت یک است خروج و اندک
 و یا صفتش غایت یک است خروج تا اندک زبان از سخن
 و یا بیرون و درونی باشد صفتش غایت یک است خروج
 تا اندک زبان و در زبان صفتش غایت یک است
 خروج هم از میان و در میان کام صفتش غایت
 خروج حاکم از میان صفتش غایت یک است
 خروج خالف بر حق از جانب سخن صفتش غایت
 خروج دال با تا خروج دال با تا خروج سر از اندک
 و یا زبان و در خروج را به جوار و جوار یک بیرون
 و یا صفتش غایت یک است بیرون و در زبان
 و یا یک است بیرون و در زبان و در زبان

عین یابن یار یک تو جمع غنیمت با ما صفت می ده
 یک است تو جمع خال و شایده عید و کسم نری با حق صفت
 نعم یار یک تو جمع غافل از اصل احوال بعضی از غافل
 جگر حق صفت تو جمع کاف تو جمع کاف تو جمع کاف
 بهات تو جمع غافل صفت تو جمع غافل تو جمع غافل
 صفت تو جمع غافل تو جمع غافل تو جمع غافل
 یار یک صفت تو جمع غافل تو جمع غافل تو جمع غافل
 صفت تو جمع غافل تو جمع غافل تو جمع غافل
 یک است تو جمع غافل تو جمع غافل تو جمع غافل
 اما صفت تو جمع غافل تو جمع غافل تو جمع غافل
 تو جمع غافل تو جمع غافل تو جمع غافل
 تو جمع غافل تو جمع غافل تو جمع غافل

ما از این پیش و بعد از این حرف که گفته شد
حقیقت اینست که در این علم که در این علم
بنا بر اینست که در این علم که در این علم
بنا بر اینست که در این علم که در این علم
بنا بر اینست که در این علم که در این علم

باب دوم در بیان وزن سانس و تنوین و غیره
تنوین در چهار حالت اول اظهار در اول
قلب چهارم اخفی قاعده اظهار در بین
در شصت حرفی اظهار میکند که در هر
حرفی در یک بیت از شصت حرف حاکمی
ایمانی در این غرض و اما در هر حرفی
مجموع وی اشخ خصله باشد و ثلث
من این علم که در این علم که در این علم

بِخَيْرِ الْاَنْفُسِ خَيْرٌ لَّنَا خَيْرٌ عَذَابُ النَّارِ
خَيْرٌ حَاسِدٍ اِذَا احْسَدَ مَثَلُ مَا خَيْرُ
مِنْهَا وَخَيْرٌ مِنْهَا خَيْرٌ مِنْهَا خَيْرٌ
فَاَنْهَارُ فِي مَثَلِ مَا خَيْرٌ مِنْهَا خَيْرٌ
وَيُحْسِنُونَ خَيْرٌ عَلَيْهِمْ مَثَلُ مَا خَيْرٌ
مِنْ خَيْرٍ خَيْرٌ مِنْ خَيْرٍ خَيْرٌ مِنْ خَيْرٍ
خَيْرٌ لَطِيفٌ خَيْرٌ مَثَلُ عَيْنٍ خَيْرٌ مِنْ
عِنْدِ اللَّهِ خَيْرٌ مِنْ عَمَلٍ خَيْرٌ مِنْ عَمَلٍ
مَثَلُ خَيْرٍ خَيْرٌ مِنْ خَيْرٍ خَيْرٌ مِنْ
خَيْرِ اللَّهِ خَيْرٌ مِنْ عَفْوٍ خَيْرٌ مِنْ
عَفْوٍ عَلَى هَذَا الْقِيَاسِ يَدْرُسُ
وَكُلُّهُ خَيْرٌ مِنْ خَيْرٍ وَكُلُّهُ خَيْرٌ مِنْ خَيْرٍ

[illegible]

[illegible]

[illegible]

وَالْقَائِمُ وَالْكَافِ مِثَالُ تَائِهٍ
مِثَالُ تَجْرِي مِنْ تَائِبٍ وَأَمْسَتْ وَأَمْسَتْ
مِثَالُ تَأْفَرُّ تَقَلَّتْ وَقَوْلُهُ تَقْدَارُ مِثَالُ
تَجِدُ مِنْ ظِلٍّ مِنْ جَوْعٍ فَصَبْرٌ مِثَالُ
مِثَالُ دَالٍ مِنْ دَفْنِهِ وَلَقَدْ أَذْكَرُ
ذَلِكَ قَوْلُ الَّذِي وَادَّعَى قَوْلَهُمْ وَأَسْهَلُ
وَلَمْ يَجِدْ مِثَالُ زَا وَأَنْزَلَ وَإِنْ عَزَمَ
مِثَالُ سَعِيرٍ مِنْ سَمْعِهِ إِنْ سَأَلْتُمْ مِثَالُ
شَبِيرٍ مِنْ شَكْلِهِ إِنْ تَعَزَّيْتُمْ عَقُوبُكُمْ
مِثَالُ صَادٍ صَبْرٌ مِثَالُ ضَادٍ مِنْ
ضَلَّ إِنْ ضَلَّكُمْ مِثَالُ طَائِنٍ طَلْفَمٌ
مِثَالُ طَائِنٍ ظَلَمٌ مِثَالُ ظَلَمَ ظَلَمَ

[illegible]

19

الحظاظ الضاد الهم الطاع
 الطاء التون من مجموع حروف جنة
 بالثقف برائة والتين جنة من التراب
 و الثقلين جنة وال والدتين والدنيا
 جنة وال عن الله كمن جنة سرا
 التخن الرحيم جنة وال التركي جنة
 من من السجدة جنة من التشنج
 جنة من الضاد قين جنة ضد الضاد
 جنة من اللذان جنة ط الطاعين جنة
 طام من الظالمين جنة ونون التوراة
 درجارد حروف الطاء جنة
 الآن خفف الله جنة جنة
 جنة

جَنَّةٍ خَالِدَةٍ فِيهَا نَجْمٌ مِثْلُ عَيْنِ الْعَالَمِينَ
 جَنَّةٍ عَيْنُهَا ظَافِرٌ فِي جَنَّةٍ هِيَ الْعَالَمِينَ
 جَنَّةٍ بِهَا الْبَيْتُ جَنَّةٌ جَمِيعٌ لِكُلِّ مِثْلٍ جَنَّةٍ
 الْفَتْحُ نَزْدَ جَنَّةٍ كَافٍ الْكُفْرُ جَنَّةٍ مِيمٍ
 لِمَالٍ جَنَّةٍ وَوَالْوَلَدُ جَنَّةٍ كَافٍ
 الْقِيمُ جَنَّةٍ بِالسُّوْمِ جَنَّةٍ وَلَمْ يَكُنْ
 وَانْزِلْنَا وَلَنْ مَلْنَا وَنَكَلْنَا نَزْدَ
 وَمِنَالِ لَامٍ فَالْتَمِمْ وَبَلْ طَبَعَ اللَّهُ وَهَلْ
 نَعْلَمُ وَهَلْ تَقَبَّ الْكُفْرُ نَزْدَ
 فَالْتَمِمْ مِيمٍ كُنْ بَعْضُ مِيمٍ كُنْ جَاءَ
 وَاللَّهُ لَعْنًا وَنَقَطًا وَنَقَطًا وَنَقَطًا
 لِكُلِّ مِثْلٍ كُنْ مِيمٍ مَحْكُوفٌ لَعْنًا بِغَيْرِ

بِحَسْبِ مَنَافِعٍ مِّنْ كُلِّ شَيْءٍ مَّا خَلَقَ اللَّهُ مِنْ شَيْءٍ مِّنْهُ
 وَكَرِهْتُمْ لَكُمْ حُرُوفَ الْوَرْدِ بِحَسْبِ مَنَافِعٍ
 وَمَا لَكُمْ بِالْمُؤْمِنِينَ وَهُمْ بِهِ لَكُم مِّنْكُمْ
 حُرُوفَ الْوَرْدِ وَفَايَافِي لَكُمْ بِحَسْبِ مَنَافِعٍ
 مِّنْكُمْ كَرَاهِيَةً حُرُوفَ الْوَرْدِ وَفَايَافِي لَكُمْ
 مِّنْكُمْ كَرَاهِيَةً كَرَاهِيَةً كَرَاهِيَةً كَرَاهِيَةً
 عَلَيْهِمْ وَلَا لَافِي الْوَرْدِ فَحَسْبِ مَنَافِعٍ
 فِي التَّائِيهِ وَكَرَاهِيَةً كَرَاهِيَةً كَرَاهِيَةً
 بِحَسْبِ حُرُوفِ الْوَرْدِ وَكَرَاهِيَةً كَرَاهِيَةً
 فَحَسْبِ الْحَمْدِ وَانْعَمَتْ فَحَسْبِ عَلَيْهِمْ
 حَسْبِ الْمَغْضُوبِ عَلَى الْفِيضِ
 مَخْلُوقَاتِ حَسْبِ حَسْبِ حَسْبِ حَسْبِ حَسْبِ

[illegible]

وجزئی علی بن القیاس وکرم الله وجهه
 کسر با بر و بعد از حذف از طرف استقامت و قطع
 که تیر را و مذکور شد الفهم یا بر تیر و تیر و تیر و تیر
 تیر و تیر و تیر و تیر و تیر و تیر و تیر و تیر
 بعضی تیر و تیر و تیر و تیر و تیر و تیر و تیر و تیر
 استقامت و قطع و تیر و تیر و تیر و تیر و تیر و تیر
 که تیر و تیر و تیر و تیر و تیر و تیر و تیر و تیر
 تیر و تیر و تیر و تیر و تیر و تیر و تیر و تیر
 که تیر و تیر و تیر و تیر و تیر و تیر و تیر و تیر
 آخر تا بقدر تیر و تیر و تیر و تیر و تیر و تیر و تیر
 و تیر و تیر و تیر و تیر و تیر و تیر و تیر و تیر
 و تیر و تیر و تیر و تیر و تیر و تیر و تیر و تیر

[illegible]

بهر انکه مشیع و هم جانبر مانند و طول اندک
 اما حاکم که است از خص و دور است از حق
 خداوند که میگوید که بعضی از خود صحت
 نیست و حق حقیقت و در فصل و فصل
 انعام حاکم جبار الفی و در مشیع
 الفی است و در مشیع و در مشیع
 مشیع و لا الضالین انما حقون
 و ذاک و الضالین و خاصیت و منقلب
 به الفی است و حاکم حاکم و من
 هم قلل مشیع و در مشیع مشیع
 الذکرین و در مشیع مشیع مشیع
 و در مشیع مشیع مشیع مشیع

[illegible]

هم وقف اندام است کنند و اگر گذشتیم کفر است
 طایفه چون وقف مطلق اند از آن کفر بر زبان هر کجا بی او
 سیم جایز گردیده هم رو است: یک صدی استادن
 ز مجوز است هم در خور است: یک یک شدن از اول
 صادر و وقف موقوفه: ایست در هر اگر در موقوفه
 موقوفه موقوفه: یک این موقوفه
 قاف لیکن هر کجا باشد و قاف قبل بنده میماند و قاف
 وقف کند هر کجا که نیست موقوفه: اگر باشد مرکب یک
 وقف که آن را وقف قرار گرفته بکنند هر دو جا کف
 لا اگر بهر صورت اندرون نیست وقف موقوفه
 موقوفه موقوفه موقوفه موقوفه موقوفه موقوفه

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَالْعَاقِبَةُ لِلنَّجْدِ
وَالصَّلَاةُ عَلَى رَسُولِهِ مُحَمَّدٍ وَآلِهِ وَأَطَقُوا
أَجْمَعِينَ نَزِيبُ كَلِمَةٍ وَأَنْفِ مَكْرٍ أَمَرْتُ
بِمَعْرِفَةِ كُنْهٍ غَفَرْتُ قَنَدَهُ وَأَلْبَسْتُ بِهَيْجِ
الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ وَالْمُسْلِمِينَ وَالْمُسْلِمَاتِ
لَعَنَ كُنْهَ بَرٍّ كَدِّ بَعْدَ بَرِّ الْفَقِيرِ بِرَفْعِهِ تَوَرَّعْتُ عَنْهُ
بِقُرْبِي سُدَّ بَانَتْهُمُ لَعْنَةُ شِدَّةِ غَضَبِي لَعْنَةُ بَرٍّ كُنْهٍ
رَبِّ أَرْكَرَ بَطْنٍ بِاسْتِغَاثَةِ بَرٍّ كُنْهٍ بِإِخْرَافِهِ بَانَتْهُمُ لَعْنَةُ شِدَّةِ غَضَبِي

و در حروف سحر یک فایست که زود و بدلیل که میزدن تقصیل
اولا شش حرف ازها زیر نیست الهی و الحاد و الحاد
و العین و العین و العین و العین و العین و العین
انج سخنة که میزدن بداندون تنوین و تنوین
ازین شش حرف که واقع بود تنوین میزدن و تنوین
نیکیان و تنوین و تنوین و تنوین و تنوین و تنوین
و حکیم و حکیم و حکیم و حکیم و حکیم و حکیم
و عفو و عفو و عفو و عفو و عفو و عفو
و تنوین و تنوین و تنوین و تنوین و تنوین و تنوین
و تنوین و تنوین و تنوین و تنوین و تنوین و تنوین
خلق و تنوین و تنوین و تنوین و تنوین و تنوین و تنوین
و تنوین و تنوین و تنوین و تنوین و تنوین و تنوین

وَالْغُثَّاءُ وَالطَّاءُ وَالظَّاءُ وَالْقَافُ وَالْقَافُ
وَالْحِمْ وَالذَّالُ وَالذَّالُ وَالذَّالُ وَالذَّالُ
وَالنَّبِي وَالنَّبِي وَالصَّادُ وَالْكَافُ

بِحَقِّ مَا يَسْتَوِي وَبِوَسْطِ مَا يَسْتَوِي بِأَمْرِ
مَنْ يَكْمُلُ بِهِ وَيَقْضِي بِهِ بِأَمْرِ
بِحَقِّ مَا يَسْتَوِي وَبِوَسْطِ مَا يَسْتَوِي بِأَمْرِ
بِحَقِّ مَا يَسْتَوِي وَبِوَسْطِ مَا يَسْتَوِي بِأَمْرِ
بِحَقِّ مَا يَسْتَوِي وَبِوَسْطِ مَا يَسْتَوِي بِأَمْرِ
بِحَقِّ مَا يَسْتَوِي وَبِوَسْطِ مَا يَسْتَوِي بِأَمْرِ
بِحَقِّ مَا يَسْتَوِي وَبِوَسْطِ مَا يَسْتَوِي بِأَمْرِ
بِحَقِّ مَا يَسْتَوِي وَبِوَسْطِ مَا يَسْتَوِي بِأَمْرِ
بِحَقِّ مَا يَسْتَوِي وَبِوَسْطِ مَا يَسْتَوِي بِأَمْرِ
بِحَقِّ مَا يَسْتَوِي وَبِوَسْطِ مَا يَسْتَوِي بِأَمْرِ

وَمِنْ جَنَّتِهِ وَمِنْ ذَاتِهِ وَمِنْ النَّارِ وَمِنْ
 نَارِهِ وَمِنْ جَهَنَّمَ وَمِنْ شَرِّ مَخْلُوقٍ وَمِنْ
 حَلَمٍ وَمِنْ ظَلٍّ وَإِنْ طَلَّقَ كُنَّ مِنْ ظَلٍّ
 وَمِنْ مَخْشَوْتٍ وَمِنْ حَقٍّ وَمِنْ كُلِّ شَيْءٍ
 فَصَلِّ مِنْ لَمَنْ شَرِّ حَقٍّ لِلْبَاءِ وَاللَّامِ
 وَاللَّيْمِ وَالْأَمِّ وَالْوَاوِ وَالشَّوْكَانِ وَمِنْ
 وَمِنْ لَمَنْ شَرِّ حَقٍّ بِكَ وَتَمَّ لَمَنْ لَمَنْ
 حَقٍّ بِكَ وَتَمَّ لَمَنْ لَمَنْ بِكَ وَتَمَّ
 فَتَمَّ بِكَ وَتَمَّ لَمَنْ لَمَنْ بِكَ وَتَمَّ
 مِنْ جَهَنَّمَ وَتَمَّ لَمَنْ لَمَنْ بِكَ وَتَمَّ
 رَحْمَةً وَتَمَّ لَمَنْ لَمَنْ بِكَ وَتَمَّ
 بِكَ وَتَمَّ لَمَنْ لَمَنْ بِكَ وَتَمَّ

الْعَالَمِينَ صَحَقُوا وَرَجِمُوا وَنُقِلَتْ إِنْشَاءً
 لِكُلِّ مِثْقَالٍ مِنَ الذَّنِّكَ وَتَجِدَكَ أُولَىٰ
 مِنَ الْقَوْمِ وَرِثَتِهِمْ وَمِنْ مَسْجِدٍ وَإِن
 لَّا يُلَاقِيَهُمْ وَمِنْ قَارِئِهِمْ وَمِنْ نِسَاءٍ أُولَىٰ
 رَجْعِهِمْ إِذَا جَاءَهُمْ فَأُولَٰئِكَ قُلُوبُهُمْ
 نَزَّاهُ وَأَوْيَا بِالْعَنَاقِ مِثْلَ صَوَابٍ وَقَوْلُ
 وَمَا الْحَبَقُ إِلَّا نَارٌ وَبَيَانٌ وَلَيْسَ فِيهِ حَرْفٌ
 بِرُتُونٍ وَجِيمٌ وَفِيهِ أَرْضُهُمْ بِأَعْدَادٍ وَرِثَتُهُ
 بِأَعْدَادٍ وَوَادِعُهُمْ لَيْسَ فِيهِ لَيْسَ فِيهِ
 فَضْلٌ فِيهِ لَيْسَ فِيهِ لَيْسَ فِيهِ لَيْسَ فِيهِ
 مِثْلُ حَرْفٍ بِأَعْدَادٍ وَرِثَتُهُمْ
 فَضْلٌ فِيهِ لَيْسَ فِيهِ لَيْسَ فِيهِ

بِكُمْ وَسَمِعَ كَيْفَ كُنْتُمْ وَتَدَانِزَ قَوْمِ سَاكِنِ
 نَبِيٍّ عَسَىٰ كَمَا لَعَنَ مَا كَرِهَ مِنْ بَعْدِهِ وَمِنْ بَيْنِ وَمِنْ
 كَيْفَ حَقَّ الْأَنْعَامِ نَبِيٍّ عَسَىٰ كَمَا لَعَنَ مَا كَرِهَ
 نَبِيٍّ عَسَىٰ كَمَا لَعَنَ مَا كَرِهَ نَبِيٍّ عَسَىٰ كَمَا لَعَنَ مَا كَرِهَ
 انْخِلَا بِأَيْدِيهِمْ وَأَيْدِيهِمْ وَأَيْدِيهِمْ وَأَيْدِيهِمْ
 بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ وَاللَّوَاوِي وَالْقَا
 حِمْ وَبَعْدَ سَكَنٍ لِّمَنْ لَّدُنْ عَذَابٌ أَلِيمٌ
 وَمِنْ قَوْمٍ لَّدُنْ عَذَابٌ أَلِيمٌ وَمِنْ قَوْمٍ لَّدُنْ
 عَذَابٌ أَلِيمٌ وَمِنْ قَوْمٍ لَّدُنْ عَذَابٌ أَلِيمٌ
 أَوَلَمْ يَسْأَلُوا الَّذِينَ يَنْتَظِرُونَ الْأَرْضَ مِنْ عَذَابِ
 أَهْلِهَا إِنْ لَوْ شَاءَ آصْنَامُهُمْ يَنْتَظِرُونَ
 وَنَطْبَعُ عُلُقُوتٍ هُمْ قَوْمٌ لَا يَتَمَعُونَ
 يَوْمَئِذٍ يَوْمَئِذٍ هُمْ قَوْمٌ لَا يَتَمَعُونَ

اَنْوَاجُكُمْ كَيْدًا وَتَضْلِيلًا وَبَعْضُكُمْ
 يَكُونُ بَعْضًا بَاوَاوَا فَاسْتَمِعُوا لِمَا تَقُولُ
 بَعْضُكُمْ وَبَعْضُكُمْ فِي طَبَاغِيهِمْ يَكُونُ بَعْضُكُمْ
 دَاخِلًا فِي حَوْلِ كَمَا يَكُونُ بَعْضُكُمْ فِي حَوْلِ كَمَا
 يَكُونُ بَعْضُكُمْ فِي حَوْلِ كَمَا يَكُونُ بَعْضُكُمْ
 وَبَعْضُكُمْ كَانَتْ تَابِيهِمْ وَمَثَلُ قَدْ دَخَلُوا
 فَمِنْ اِذَا لَهَبًا وَبَعْدَ كَسَطِمْ عَلَيْهِمْ
 قُلْ لَكُمْ وَبَعْضُكُمْ فِي حَوْلِ كَمَا يَكُونُ
 بَعْضُكُمْ فِي حَوْلِ كَمَا يَكُونُ بَعْضُكُمْ
 بَعْضُكُمْ فِي حَوْلِ كَمَا يَكُونُ بَعْضُكُمْ
 بَعْضُكُمْ فِي حَوْلِ كَمَا يَكُونُ بَعْضُكُمْ
 بَعْضُكُمْ فِي حَوْلِ كَمَا يَكُونُ بَعْضُكُمْ

وَيَعْلَمُ مَا فِي قُلُوبِهِمْ فَلَا أَصَابَ بَيْنَهُمْ
وَحَيْثُ نَقَضْتُمْ وَتَحْرُسُ رَقَبَتِي وَفَلَا
تَهْلِكُ قَالَ وَأَنْتَ كُنْتَ وَقَالَ وَتَرَى النَّاسَ
يَكْفُرُونَ مِنْ بَيْنِ عَيْنٍ لَا تَسْمَعُ كَيْفَ
فَعِلَ وَوَجَّهَ مَا لَيْتَ يَوْمَ الدِّينِ وَمَنْ
لِلْعَالَمِينَ وَأَنْتَ هُوَ وَتَعْلَمُ مَا تَكْفُرُونَ
أَذْهَبَ أَمْرُكَ نَزَلَكَ سَقَابُ رِيحٍ
وَرُبَّمَا تَكْفُرُونَ كُنْتُ نَزَلَ بَاوَلْتُمْ كَرًا
وَأَنْتَ تَسْمَعُ وَأَنْتَ تَعْلَمُ وَمَنْ يَدْرِي لَعْنَةُ
بِكْرِ نَارِي خَيْرٌ مِنْ نَارِي مَخْلُوقِي أَذْهَبَ أَمْرُكَ
وَرُبَّمَا تَكْفُرُونَ كُنْتُ نَزَلَ بَاوَلْتُمْ كَرًا
مِنْهَا وَأَنْتَ تَسْمَعُ وَأَنْتَ تَعْلَمُ وَمَنْ يَدْرِي

فَوَدَّ بَعَثَ اللَّهُ رَسُولًا مِنْهُمْ لِيُخَوِّفَ بِهِ قُلُوبَهُمْ
 وَيُضِلَّ بِهِ دِينَهُمْ وَيُضِلَّ بِهِ قُلُوبَهُمْ
 وَصَادُ وَدَالِ اِصْحَامُ لَمْ يَكُنْ مِنْ حُجُبِ
 قَدْ شَبَّهَ قَدْ سَمِعَ اللَّهُ قَدْ جَعَلَ اللَّهُ
 وَاقْدُ ذَرَاكَ فَاقْدُ ضَلَّ فَقَدْ ظَلَمَ لَقَدْ
 صَرَفْنَا قَدْ شَغَفْنَا حَقًّا قَدْ وَحَلُوا
 فَقَدْ بَرَأَ اِصْحَامُ الْاَوْحَادِ مِنْ حُرُوفِ بَيْنِ حُجُبِ
 مَا وَدَّ اَعْيُ وَصَادُ وَجَمُ وَدَالِ
 مَعْبُورِ دَالِ اِصْحَامُ لَمْ يَكُنْ مِنْ حُجُبِ
 اَوْ تَأْتِي اِذْ رَيْنِ اَوْ صَرَفْنَا اِذْ جَعَلَ اِذْ حَلُوا
 اِذْ شَغَفْنَا قَدْ اِذْ نَهَبَ فَضْلُ وَرَالِ
 مَعْبُورِ دَالِ اِصْحَامُ لَمْ يَكُنْ مِنْ حُجُبِ

واحد وغير واحد على قدر قدرته واحد واحد على قدر
قوته جاء تشكك السماء وارض من بين يدي
سكن في ههنا مرتبة وسكنت في
وغيره في ذلك من الفصل الثاني من كتاب
در معرفة اول الفسكن وايضا من كتاب
سكن في ذلك من كتاب في معرفة
الفسكن في انزل وما انزل وما انزل
ولا اعبد انا ارسلك انا انزل انا انا
حيثما من راسكن قالوا لا اله الا الله
كانوا انفسهم لو انزلنا من راسكن
في انفسهم ليخرجني ان تذهبوا في ذلك
بني اسرائيل هو الذي انزلنا من راسكن

وَهَذَا كَمَا يَتَّبِعُ مِنْ جُلُوبِ أَسْمَاءِ أَحَدٍ عِنْدَ مَا
 لَا يَأْذَنُ لَهُ أَحَدٌ أَوْ هَذَا أَوْ هَذَا أَوْ هَذَا
 تَقْبِيهِ وَتَقْبِيهِ تَقْبِيهِ بِفِيهِ بِكَ مَعْرِفَةِ الْعَمَلِ
 بِكَ فِي وَرَقَةٍ بِكَ بِأَوَّلِ الْبَيْتِ كَمَا يَتَّبِعُ مِنْ جُلُوبِ
 وَاسْمُهُ مَكِينٌ لِمَعْلُومَةٍ وَمَقَالَتُهُ كَمَا يَتَّبِعُ مِنْ جُلُوبِ
 خِجَالِ الْفَوْقِ وَتَقْبِيهِ مِنْ جُلُوبِ الْفَوْقِ بِأَسْمَاءِ
 فَصِيرُ الْكَلْبِ بِجُلُوبِ الْفَوْقِ بِأَسْمَاءِ الْكَلْبِ كَمَا يَتَّبِعُ مِنْ جُلُوبِ
 مَكِينٍ مِنْ جُلُوبِ الْفَوْقِ بِأَسْمَاءِ الْكَلْبِ كَمَا يَتَّبِعُ مِنْ جُلُوبِ
 كَمَا لَا يَتَّبِعُ الْفَوْقِ وَتَقْبِيهِ مِنْ جُلُوبِ الْفَوْقِ بِأَسْمَاءِ
 وَلَا تَقْبِيهِ مِنْ جُلُوبِ الْفَوْقِ بِأَسْمَاءِ الْكَلْبِ كَمَا يَتَّبِعُ مِنْ جُلُوبِ
 أَهْلِيكَ وَمَا يَتَّبِعُ مِنْ جُلُوبِ الْفَوْقِ بِأَسْمَاءِ الْكَلْبِ كَمَا يَتَّبِعُ مِنْ جُلُوبِ
 بِفِيهِ مِنْ جُلُوبِ الْفَوْقِ بِأَسْمَاءِ الْكَلْبِ كَمَا يَتَّبِعُ مِنْ جُلُوبِ

[illegible]

ط م خ ص ض ط ج ز ح ن ي
 ك م و ن ا ب ج د ه و ز ح ط ي
 ث خ و م ص ا د و ق ط اس و ف ر ق ت ه
 ب ص ط ر ح ه ف ا ر ق ا و ا ن ت ا ن ي و س ك م ا ت
 م ه ع ا ق ب د ا ل ا م و ر م ح ص ل م ا ن ي
 ا ل ص د و م ر و ي ن ع ت م ر م ن ي ا ل ق ي و ر
 و ا ن ت ا ن ي و ا ل و ف ت م ر م ن ي ا ل و ف ت
 و ا ل و ف ت م ر م ن ي و ف ي و م ر م ن ي و ف ت
 م ر م ن ي و ف ت م ر م ن ي و ف ت م ر م ن ي
 و ا ل و ف ت م ر م ن ي و ف ت م ر م ن ي
 و ا ل و ف ت م ر م ن ي و ف ت م ر م ن ي
 و ا ل و ف ت م ر م ن ي و ف ت م ر م ن ي

مرثتم اهل بيتك فترى انهم اذ اقاموا
الآخرين وهم يسمونهم بالبر واذا رايت
ثم رايت نعمة او ملكا كبر اسبوع
منه اذ الممكوت مطاع ثم امن
فصل هذا وفق من وتعين من هذا ال
يقام ما قبله الا انه في سورة لا تحذوا
اليهود والنصارى اولياء بعض
انهم مثل ما انزل الله في سورة البقرة
لا تحذوها لوفها الامم في سورة الاحزاب
الاخرى الذين يسمونهم من بعضنا من
مرفقنا في سورة المائدة فوفهم ما قات
ويقبضون كما يقربون موقف البيت الوف

[illegible]

ش و خط و الحرف که با بی و نه پای بندت حفظ
 و تیر که حرف یا در سر یا در میان سر حرف
 و تیر که با بی و نه پای بندت حفظ
 چهار حرف غیر زده اند حرف اند و فل که در بی و نه
 کرده اند چهار حرف اند و تیر که حرف و که حرف دیگر
 یا در بی و نه پای بندت حفظ و فل که حرف اند
 یا در بی و نه پای بندت حفظ و فل که حرف اند
 و فل که حرف اند یا در بی و نه پای بندت حفظ
 و فل که حرف اند یا در بی و نه پای بندت حفظ
 و فل که حرف اند یا در بی و نه پای بندت حفظ
 و فل که حرف اند یا در بی و نه پای بندت حفظ
 و فل که حرف اند یا در بی و نه پای بندت حفظ

رَدِّهَا أَوَّلَ مَعْنَى تَهْذِيبِهَا الَّذِينَ هُمْ عَنْ
 الْفَضْلِ بِاسْمِ اللَّهِ بِرَقْدِ الْخَطِّ
 جَاءَ عَلَى مَلِكٍ سَلَامَانٍ جَمَلًا قَوْلًا
 وَقَوْلًا فِيهِ وَجْهَ اللَّهِ ابْنِ اللَّهِ
 عَلَيْهِ كُنْتُمْ مَوْلَى الْغُرَّاءِ وَكَفَرُوا بِالْغُرَّةِ
 لَمْ يَكُنْ يَكُونُ وَلَا يُقَالُ فِيهِ
 قَوْلَ الَّذِينَ قِيلُوا وَهُمْ سَمَلَتْ
 مَا قَالُوا وَهُمْ فِي خَلْقِ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ
 مَرْثَا دَهْمٍ رِيَّاتٍ يُوصِيكُمْ بِهَا
 غَفُورٌ رَحِيمٌ وَالْمُحْصَنَاتِ وَهَلْ يُنْفِقُ
 وَرَحْمَتُكَ يَا بَكْرٍ وَسَيُورُ سَجَانَهُ أَنْ يَكُونَ
 جَاءَ رَسْمُهُمْ بِأَيْدِيهِ لَقَدْ كَفَرَ الَّذِينَ قِيلُوا

بِرَبِّهِمْ فَبَعَثَ اللَّهُ غُرًّا بِالنَّارِ وَرَبُّهُمْ
 إِلَيْكُمْ تَشْهَدُونَ وَهُمْ يَكْفُرُونَ وَأُولَئِكَ هُمُ
 الْمُجْرِمُونَ قَالَ قَالَ الْمَلَأُ الْيَهُودَ وَرَبُّهُمْ
 يَكْفُرُونَ فَكَلِمَاتٍ قَالَ أَلَمْ يَكُنْ لَهُمْ
 آيَاتُ يَوْمَ عَصَاكَ أَلَمْ يَكُنْ لَهُمْ آيَاتُ
 أَنْبِيَائِهِمْ بَيْنَهُمْ وَبَيْنَهُمْ فَكُلَمًا
 يَكْفُرُونَ قَالَ أَلَمْ يَكُنْ لَهُمْ آيَاتُ
 أَنْبِيَائِهِمْ بَيْنَهُمْ وَبَيْنَهُمْ فَكُلَمًا
 يَكْفُرُونَ قَالَ أَلَمْ يَكُنْ لَهُمْ آيَاتُ
 أَنْبِيَائِهِمْ بَيْنَهُمْ وَبَيْنَهُمْ فَكُلَمًا
 يَكْفُرُونَ

وَيَذَرُ الَّذِينَ خَالُوا ابْنَ فَارُوقَ
 عِنْدَ الرِّجْلِ عِنْدَ أَوْ قَالَ ابْنَ
 دُرَّةٍ ابْنِ دُرَّةٍ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا فَاعْبُدْنِي
 عَلَى نَفْسٍ لَوْ قَسَمَ لِي مِنَ بَنِي إِسْرَءِيلَ
 مَا يَدْعُونَ بِمُغِيثٍ مِنْ بَنِي إِسْرَءِيلَ
 عِنْدَ رَبِّهِمْ فَكَادَ يَقْتُلُوهُ
 عِنْدَ تَوَلَّاهُمْ وَلَوْ أَنَّهُمْ كَانُوا
 مِنْ أَهْلِ الْبَيْتِ لَوَدَّعَوْهُ وَلَعَلَّهُمْ
 يَرْجِعُونَ يَرْجِعُونَ يَرْجِعُونَ
 لَا يَرْجِعُونَ يَرْجِعُونَ يَرْجِعُونَ
 كَمِ الشَّيْطَانِ إِذْ قَالَ لِلرَّجُلِ
 سَلِّمْ عَلَيْكَ فَسَلَّمَ عَلَيْهِ خَمْسَ مَرَّاتٍ
 الشَّيْطَانُ إِذْ قَالَ لِلرَّجُلِ سَلِّمْ

الْخَنَاسِ . سُبْحَانَ رَبِّكَ رَبِّ
 الْعِزَّةِ عَمَّا يَصِفُونَ . وَسَلَامٌ
 عَلَى الْمُرْسَلِينَ وَالْحَمْدُ
 لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ . ٥٥
 منه من تمام در این تمام
 سازیم نه در جلاله العزیز جلوسه
 بیان نموده که در کون فایده
 کیو که کیش عمل بعمل

انك لم يكن عمت وبناتي عمت لثابت بن بروجيت
 فصرح بقوله الذي سجدت له من شغل القرآن
 عن ذكره علو مسئلتنا عليه افضل ما
 عظمه بالدين وحدثت بنينا عليه الله عليه
 وسلم يخون كم من تعلم القرآن وعلمه
 وبنادوة القرآن سوف تترجى من
 انزلوا الحق فغير خوف في المشرق فابعد عن
 بين انهم وبنادوة قبل الله سبحانه في
 افاده وجعل حاقبه في الخيرة السعد
 ونام انهم سجدت في المشرق فابعد عن
 انهم سجدت في المشرق فابعد عن
 فاصبح بخوانه الله السوفى لمن يستلم
 بحمد

بچگونه و الیحدی کل غیر مکانی و در سر
 مقدمه در بیان چهارچوب و وقت است که در
 اینصفا غرض از بیان آنست که در بیان حلقی که جائز است
 و الف از کاد و یکا صلی درین و بیان هر یک
 و تا از سر زدن و بی ثباتی که در بیان است
 جائز است و تا از سر زدن و سر تا بر حلق
 و جبهه از بیان زبان و جائز بیان حلق و تا
 از سر حلق که جائز بیان است و ال و تا و ال
 با تا و شسته و سر تا از سر زبان و بی ثباتی
 غرض از آنست که در بیان میان ثباتی بر حلق و سر
 و سر از سر زبان و بی ثباتی سر و سر از سر
 تا بیهم و صاد یا شین و ضا و تا بیهم و

زبان تا که منقذ شد دندان گرسه با لبهای
 باز و دهان و طایفه ای و طایفه ای با نام
 و عین با حاء و عین با حاء و عین
 شایا و عین و شک با عین و عین و عین
 زبان از حاء و عین و عین و عین و عین
 با حاء و عین و عین و عین و عین
 عین و عین و عین و عین و عین
 الف و حاء با عین و عین و عین و عین
 و عین و عین و عین و عین و عین
 و عین و عین و عین و عین و عین
 عین و عین و عین و عین و عین
 که باشد و الفی که عین و عین و عین و عین
 عین و عین

قُلِ اللَّهُمَّ فَصِّلْ لِي كَيْفَ يَكُونُ
 ذَلِكَ لِيَقَامَ وَفِيهِ كَيْفَ يَكُونُ لِيَقَامَ
 هَلْ لَكُمْ وَبَلْ تَرَكْتُمْ وَكَرِهْتُمْ لِيَقَامَ
 الْمُطْلَبِينَ وَفِيهِ كَيْفَ يَكُونُ فَصِّلْ لِي كَيْفَ
 يَكُونُ لِيَقَامَ وَفِيهِ كَيْفَ يَكُونُ لِيَقَامَ
 لِيَقَامَ شَيْئًا مِنْهُمْ كَيْفَ يَكُونُ لِيَقَامَ
 وَكَأَنَّهُمْ مُؤْمِنُونَ وَكَرِهْتُمْ لِيَقَامَ
 وَكَأَنَّهُمْ مُؤْمِنُونَ فَصِّلْ لِي كَيْفَ يَكُونُ
 خَيْرًا لِيَقَامَ ذَلِكَ لِيَقَامَ وَفِيهِ كَيْفَ
 كَيْفَ يَكُونُ لِيَقَامَ كَيْفَ يَكُونُ لِيَقَامَ
 مِنْ أَيْنَ وَمِنْهُمْ وَمِنْ خَيْرٍ وَمِنْ
 عَالَمٍ وَمِنْ خَيْرٍ وَمِنْ غُلٍّ وَعَدَائِي لِي

وَسَمِعَ

قُلْ ارجعوا الى ربكم وابتعدوا عن ربهم
 يا بعدد ورجعوا الى ربهم وابتعدوا عن ربهم
 طار و فرقة منكم لعلكم تتقون و في كمال الطوبى
 العظيم و الله عز وجل يحب المتقين و من ربي
 عجلت بعدة نعم و فو ق نعم الله علي ما لم تحسب و قد
 و بعد لكسر و في مثل قد قلدت و كبرياء كمن يكلم
 كمن يات من خبير و خبير ترقت انت و كمال
 يا قبل ايايك و كمال و قد نعم و يا بعدد
 قد رزقكم نعم و نعم و نعم و الليل الاضيق
 نعم و نعم و نعم و نعم و نعم و نعم و نعم و نعم
 النور و نعم و نعم و نعم و نعم و نعم و نعم و نعم
 نعم و نعم و نعم و نعم و نعم و نعم و نعم و نعم

[illegible]

[illegible]

ابن الجوزي رحمه الله في بيان ترتيب تفسیر القرآن
 والتعلیل فی فرض پسین وعلیه است که ترک فرض از تعلیل
 تقدیر است چنانکه در مقدمه کبری لفظ است وادایه است
 ذکر فرض واولی واولی است از بیان ماهر کما
 فی الدقایق المحکم شرح للمقدمه للشیخ
 الامام محمد بن الجری رحمه الله تعالی
 علیه واولی قاری قولی لم یستبحکم فرمود خبر
 نبی است الله تعالی وستم مرتب تالی القرآن و
 القرآن بل بعد چنانکه در شرح مقدمه لیسر منصف علیه
 علیه ووجه کتب این تفسیر محمد بن محمد بن محمد بن
 قرب الله تعالی است چنانکه امام احمد بن حنبل رحمه الله
 علیه السلام نقل کرده واولی واولی است واولی

[illegible]

[illegible]

فی علمه مسجود لقلعه و مود و غیره
 اتم سید علی شریعتی بن بیت بدوید و حبیب
 اینج دخر خطه کل تصع فضوق
 بکل امام حرف رعتی و حیل و غیره الف
 الزام نام فغوب قالون و غیره درست و
 دارا نام این کثر نمکی ف قبل و ح الزام
 حیل و یا سوسی و ط الزام این عاز
 این نام م این زکوان و ن الزام عام
 بکرج خض و ف الزام عروض خلف و غلام
 س الزام کنای سر او و حایت و دود
 کنای و الله سبحانه و تعالی علم الحکم
 اول و آخر و ظاهر و باطن و صلی

تعالى خير خلفه محمد وآله وأحفاده
وآل واجبه وذرياته وأحبابه وعده
وعشيره ببارك وسلم قليلاً
كثيراً الكثير أوصل على جميع
الأنبياء والمرسلين وعلى
الملائكة المقربين وعلى عباد
الله الصالحين برحمتك يا أرحم
الرحيمين ۝ ۝ نعمام نور سدر فزان

في الجوهري

توفي في سنة ١٠٠٠

عن أبيه في سنة ١٠٠٠

عن أبيه في سنة ١٠٠٠

عن أبيه في سنة ١٠٠٠

نور

تليت الحروف برأى لغيره

في الخويد

صفاها جرح ورحى مستغل منفع
مخمة والعند قل ثم وسهلته
تخلص سكت شديدها لفظ اجز قط
بكت وبين خجوة الشديده لرحى
وسبع على حصن ضغط قط قد
حصن وصاد ضاد طاء مطبقة
وقر من لب الحروف اللدقة
منظر العنة من كون ومنع
اذا ما سدد لخص الثم ات
شكر بغية لذي باء على الخنار

مِنْ أَهْلِ الْأَدَى وَالْظُّرِّ نَحْنُ
 بَاقِي الْأَحْرَفِ وَأَحَدُ الْأَدَى وَالْ
 وَمَنْ نَحْنُ نَحْنُ

مَعْرِب	مَعْرِب	مَعْرِب
٢٤١	١٢٣	٢٤١
رَجَالُ الْغَيْبِ	رَجَالُ الْغَيْبِ	رَجَالُ الْغَيْبِ
١٢٣	١٢٣	١٢٣
مَعْرِب	مَعْرِب	مَعْرِب
١٢٣	١٢٣	١٢٣

جَمْعُ الْأَدَى وَالْظُّرِّ نَحْنُ
 جَمْعُ الْأَدَى وَالْظُّرِّ نَحْنُ
 جَمْعُ الْأَدَى وَالْظُّرِّ نَحْنُ
 جَمْعُ الْأَدَى وَالْظُّرِّ نَحْنُ

جوکن آدی باب دیس	۳۱۳۵
جوکن آدی باب دیس	۳۸۲۱۶
جوکن آدی باب دیس	۲۹۱۷۷
جوکن آوی آوی دیس	۳۲۳۱۰۸
لکی جوکن کرینداس	
دینے جوکن بخشید	

نہا

دردم از سرسکین شو کان تو له نهفت نهفت
 بخود نهفت
 چهار چو لدر نهفت میگویند و پنج رت نهفت میگویند
 چهار نهفت کند نهفت نهفت میگویند و نهفت
 نهفت نهفت نهفت نهفت نهفت نهفت نهفت نهفت

42



[illegible]

باب فی فیض لا یستغنی عنه
 ایستاد و کاتب و کاتب و کاتب
 خواه اهل خانه ایشان و کاتب
 و کاتب و کاتب و کاتب
 و کاتب و کاتب و کاتب
 و کاتب و کاتب و کاتب
 و کاتب و کاتب و کاتب

11

فقیر و ال تالیف سید محمد قاری قرطانی جزوه مروری که
 و تبرکات و نورانی است و کسان بدین و کردیل و پیرانی
 شکوه مظلومات این فن مقامه بیان نمود الحمد لله
 ابایت سبیل و کاف تا مول مرزوار و ممتاز کنت فرمود
 انحضرت و لفظ کتاب کرده از حدیث گرانمایه جاد است
 و این اندوز و قال الرحمن علم القرآن خلق
 الانسان علمه البيان شکرا شکرا لا یحصى
مثل نوال محمد سرخس که جاء بالکتاب
بشیر یجلده القلب من تلاوة القرآن
یجلی علیه و علی الله بعد بیان جانیسم
 و سید معین بزبان استادت علامه و سید
 منبک که از مقولات بزرگان بزبان سیدم است و سید

وبنین هرگز شریک قطعی تمام نشود بعین و باستیغ و احوال
 فطوری را که نسبت ما خواهم بر داشت این کتاب است
 و معلوم باشد مقدم مالی گشته و در تیر و نیم بعد از
 خانم بالمصطفی و المریضی و اینهما و القام
 مقصدی که غار ستون دین است و زده که بی اخراج
 حروف از خارج این حاصل میشود و کن غار پیش بر
 مکلف دانستن محارج ضروری و رسم تجوید که بلکه است
 حقوق حروف بحروف باطلت واجب قوه
 صاخرین است و محمود بن ابوالفتح شمس الدین محمد بن محمد
 انوری حیدر اشته در اندرون فرمودند و لا حظ لک
 جعتم لایم متن الشیخ محمد القرآن اتم است
 هر که رعایت قواعد تجوید و اخذ از این عمل بران فرض

لازم بر هر قاری باشد که خواند و تحریف بخواند عامی نکند
میگوید و بنحو بدست قیام محسوس نشود و نوع قول مخصوص
ترکیبش باشد یعنی برانی و آهسته حرفها را اشکال از هر
جدا جدا کرده و تمجید شمع و معانی جدید و حکایات
غریبه و معنی عروفت و در این بقیع که اختصاص یافته
خواندن تحریف کسب عروفت را تواند شد و چهار مرتبه
بالاعصاب فاضله و بالا بحروف نفسیه و در هر مرتبه از
تربیت این جنین و نشاندن و ایضا و تفسیر کتب و در این
حالت یعنی در اعمال که حضرت علی السلام جان فراتر بود
که اگر سامع خواستی حروف را بشنود و تواتر طبع
و کمال انواع و مختار عام کوفی و حجره کوفی و در هر مرتبه
جامع حروف و در چهار مرتبه این نوع که ان لفظ

جانزیرت ملاک کس حرف لطیفان جدا جدا کشیده کشیده خوانند
 که در سینه او این قصه های عرب و عجم می بیند بیرون می رود نوع
 دوم اسرار و افعال جدهاست یعنی زود در جفتی و قصه را
 واسطه کس و غیره حسب قوانین هر قبه اسرار خوانند این
 نوع خوانند این کسیر که دایه اکثر بر زبان آورد و دیگر را در پیش است
 خوش اینها کمتر خوانند با اطفال و اولاد و هم گوشت و مرغ نجس
 بی زیادت محبت اگر کسی چپو چپو خواند و کسی که خل
 و قو اولاد و بقره و حاصل یعنی که در اول آن آواز می گویند
 و گشت بت نوع عجم ندید که اول و سبطی نامند
 یعنی مبادی و در این نوع خوانند و سبطی و کس بی کوفی و
 ذکر از سوره معروف و مشهور و بهشت اقامت اندیشایان
 بیان کند بر این خطای بی اینها و در حد و کس که در حد

[illegible]

در حفظ طریق معرفت مخارج را به نیکین حرف و اوایل
 کردن حمزه بالای آن مقرر نموده اند پس هر چه است
 حرف مفضل شود غرضش به بجا است بکن حرف دین
 و حسی که از اخلاصی نامست و خروج و او را
 تا قبلش معصوم و بی سکن تا قبلش لو که است
 و این حرف علامت است که خبر که قابل زیاده و است
 و این حرف خبر است که خبر را خبر است که
 در حفظ اینها متوجه شود پس طریق معرفت و کلمات
 در کتاب این حرف و کلمات و کلمات و کلمات
 بلای هر حرف و کلمات و کلمات و کلمات
 غیر این قول است و در هر حرف و کلمات
 و کلمات و کلمات و کلمات و کلمات

خود فایده و در این جهت محتاج به تکرار نشود و از حقیقت
 بدیهه و در خارج اتفاق تعبیر ادعیه و در خارج
 نسبت به این جهت محتاج به تکرار نشود و در خارج
 اول اقصای حلق به جانب سینه می باشد و در دوم
 وسط حلق می باشد و در سیم به جانب سینه می باشد
 حلق می باشد و در چهارم به جانب سینه می باشد
 نسبت به حلق حروف حلقه کو بنده جسم اقصای
 زبان به جانب حلق با محاذیش از شکم اعلی
 می باشد و در پنجم همان اقصای زبان بعد از حلق
 با شکم فاصده جانب می باشد و این می باشد و در ششم
 حرف می باشد که بنده سینه به جهت اوقات با افتح
 یعنی ملازمه شکم وسط زبان با محاذیش از شکم

اعلیٰ فرج خیم شین سجده و یابی یکدیگر چوین
 طبعین کام و زبان را و درین شجر میگویند
 بهر نسبت شجر راستند بهت عافیه اول کمان
 خواه جان حب خواه جان برست و آنچه مجاور است
 از اجلاس و هر دو نوع ضار و مصلحت و افراج
 ضار از عافیه حب اکثر است و از عافیه راست
 کمتر و شوار و ضار اصعب و راست محروک است
 تاج مسخر صفا جناب بول و نشی سر و طایفه
 انا افصح من نطق بالخطا اکثر مدبره
 بهالت و قلت فهم قوه صا و صا و صا
 به بین تفاوت را که است تا کجا ضار است
 عافی و ضار است تا کجا است و صا و صا

تازه زبان

گفته زبان که محاذیش از پنج دندانهای بالا است
 نشاء میگویند یعنی اندک بالا از خاک و ناصب غایب
 و مخارج ثابته این مخارج للفتح است و گفته اند که حرفی
 و سبع قرین الخ و ثلث لام نسبت به هم نزدیک باشد
 ثانی باللام بقرب تمام و این مخارج لونه است
 و هم سر زبان مایل ظهرش باشد مذکوره که مخارج
 را در جدول است این سه حرف را التور میگویند
 باز هم سه طرف زبان بالاصول و ثانی بالی
 علی اصبعه بسقف و ثانی این مخارج طر و دال
 و حلیق و ثانی ثناء و ثانی این سه حرف را التور
 میگویند که از قطع حار و صعب به برهن می آید و از هم
 طرف زبان با سر تا پا حلیق و حلیق و طر و دال

مجموعه نوزده در فبالت لجر حرف تاج
صفت خروج یک کوه یاران تویرش و درشت
و غلبت شد حرف تکبیر اجابت
قطیلت یعنی الف ویم و دال و تا شنا و ف
و فاف و طار و هله و خاف و یاز و حایل
حروف طائیفه اند زیرا که این حروف در مکان خود
لذت کم گرفته صوت آنها جاری نشود لهذا لثت است
در خروج گفتار یک کوه کشیده قریب میخیزد و در
هر سبقت میخیزد و مشترک در معجم بران نفس
باخبار اندم موضع فتانی بطریق و لذت صوت و
شد و غلبت یعنی الف و تا شنا و ف و یاز و حایل
و فاف و طار و هله و خاف و یاز و حایل

حروف فتنس لم نوع مفصل ام و هم و فون و و او و عن
 مهملین دیگر متصل بمحض و غلب و حروفش سائر
 حروف با است چون این حروف مدقت کلمه بر
 لفظ می شود و حروف که خواستند و حروف بی حرکت
 نوع سیم است و استقلال حروف مستقیمه فقط
 خمس ضغطین غایب و صاد و جمد و ضاد
 و غیره معین و طاء و جمد و فاقه و فتا و فیه
 و طاء و جمد و حروف که مستقیمه می شوند و غیره
 زبان بود و فتنس و حروف بی حرکت که مستقیمه
 معطل و بی حرکت و فتنس حروف مستقیمه زبان و غیره
 و استقلال بی حرکت و جمد و طاء و فتنس و است
 از میان حروف مستقیمه و فتنس و جمد و طاء

[illegible]

[illegible]

حاشی بر خوف و هفت سوکت می زارند چنان
 اتواقب اند و در هر سوکت این سوکت نیز که
 بدین در نقطه اول می بودی بطرفش و در نقطه دوم
 بعد از آنش بایل و خوف می کرد و چون فغان از تن
 بسط می کرد و در سوکت دوم بایل می کرد و در سوکت
 و در هفت سوکت و الا لام می گویند و همه کمر بر هفت
 است از خوف تا بایل می کشد و بایل از ترس می کشد
 طرف زبان است بکن خا بر را احتیاج می کشد و در هفت
 می کشد و در هفت سوکت می کشد و در هفت سوکت
 خروج است از سوکت دوم و من شش سوکت می کشد و از آن سوکت
 به سوکت اول می کشد و در هفت سوکت می کشد و در هفت سوکت
 می کشد و در هفت سوکت می کشد و در هفت سوکت می کشد

این کلام تعریف الله و تعریف حق و تعریف حقایق
 حقایق است و جای الهی که نزدیک صراط و طایفه
 و حقیقت واقع شد و در این بین مسلمان
 میگویند و میگویند که این کلام و تعریف طایفه
 و تعریف است و این تعریف است و این تعریف است
 مختلف از تعریف و حقیقت که این تعریف است
 لایم ظاهر است و لایم ظاهر است که این
 لایم اول تعریف است و لایم ظاهر است
 لایم اول عیسی علیه السلام و لایم ظاهر است
 و لایم ظاهر است که این تعریف است و لایم ظاهر است
 و لایم ظاهر است که این تعریف است و لایم ظاهر است
 و لایم ظاهر است که این تعریف است و لایم ظاهر است

بهم ونزله في حق ما ينفعهم من حروف نحو تذكروا
 وشهدوا بالصبر واجتهدوا في عمل الناس
 جمع البيت ووزن تفضلوا حروف جاذبة
 راء تاء في التثنية والركعة من باب التثنية
 ونقصها من باب التثنية مثل قول والفجر ويطغى
 ويقطعون وقطرة وروية مثل سيج
 العباد برف محظوظا عن فهم حروف
 مستعدة على الخصوص بما يكون من ذلك
 تارة يوزن ألفا بغير حروف مستعدة
 مستعدة فهم في باب التثنية تارة في حروف
 كقولك ألفا بغير حروف مستعدة

كَيْفَ يَكُونُ بَعْدَ تَرْجُومَةِ الْبَيْتِ الْمَعْرُوفِ
 يَسْتَعِدُّ لِلْفَرْقِ بِالْمَعْنَى وَفِيهِ تَنْبِيْهُ
 صَوْنٌ كَمَا تَسْتَلَامُ جَعَلْنَا وَفَوَافِ
 أَتَمَّتْ غَيْرِ الْمَعْصِيَةِ وَالْمَعْرُوفِ
 شَرَّ جَعَلْنَا دَرَجَاتٍ صَوْنٌ وَكَافٍ
 مَشَاءُ فَرَقْنَا شَرِّكُمْ وَتَوَفَّيْتُمْ
 وَهَذَا يَحْتَمِلُ دَرَجَاتٍ ظَرْفٌ وَيَقْصُرُ
 الظُّلْمُ وَيَقْصُرُ الظُّلْمُ وَفِيهِ صَادِقٌ
 انْطَاءٌ يَحْتَمِلُ وَفِيهِ مَشَاءُ فَرَقْنَا
 وَأَفْضَلُمْ وَطَائِيٍّ يَحْتَمِلُ مَشَاءُ فَرَقْنَا
 تَأْتِي الْمَطْلُوعُ وَالْمَطْلُوعُ دَرَجَاتٍ
 وَتَحْفَظُ الطَّبَاقُ وَالْمَطْلُوعُ دَرَجَاتٍ

فَيُجِيبُ خُذْ وَهَذَا كُلُّهُ فَرَقَ بَيْنَ مَرَاتِبِهَا
 كَرِيمِينَ وَفُقَرَاءَ لَمْ يَلْوَ بِأَنْفُسِهِمْ وَلَكِنْ وَاقِدًا لِيُكَلِّمَ
 وَهَذَا وَبِغَيْرِهَا مَكَاتِبُهُمْ بِمَنْ لَمْ يَلْقَ فِي
 لَوْ فَمِنْهُمْ أَيْضًا مَضْجِعٌ وَلَمْ يَحْسَبْ أَنَّ يَأْتِي
 شَيْئًا بِتَحَايُهَا سَرَّاهُ وَتَقْوَمُ بَيْنَهُمَا الْقُدْرَةُ
 وَالْإِفْهَامُ وَالْأَمُورُ وَالْأَسْرَارُ مِنْ
 مَا تَدْرِي جَلَّةٌ وَلَمْ تَدْرِي نَحْمٌ وَخَصِيمٌ وَنَزِيرٌ
 وَطَائِفٌ لَكِنْ كَقَدْرٍ لَنْدَمَ لَكَ مَلَكٌ مَضْرُوبٌ
 لَقَدْ كُنْتَ بِأَجْوَدَ تَقْوَى وَدَعَايَا الْقَطْرِ عَلَى
 الْكَلْبِ بِأَنْفِ دَعَايَا الْغَلَامِ تَرْبِ مَرْجٍ جَدِيدٍ
 خَلْمٌ كَوْنِي دَعَايَا وَبِأَجْوَدَ تَقْوَى وَدَعَايَا الْقَطْرِ
 بِمَنْ لَمْ يَلْقَ فِي مَضْجِعٍ وَلَمْ يَحْسَبْ أَنَّ يَأْتِي

[illegible]

[illegible]

که بخت طوق ظاهر بر سر بگون للذی بالغه بخت
 مثل الآن و اکثر مله و فیه فلاح موهبه و غیر
 بنیم الهی الله بجم در عاری مدتی که بخت افتاد بر سر
 بگون و فقی ماته حاصل می شود که اشیا و فقی
 می شود و فقی ماته بقیه فقی که در بر لعل
 لذر با یا که در عاری مدتی که بخت افتاد بر سر
 که بعضی هم عشق بقیه ماته فقی و فقی
 خوف بزیاس که با خوف حاصل می شود
 و خنک و مدد لعل و ثالث و رابع و غیره
 جائز و سنی و در خاص لعل و توسیع و غیره
 و جابر و در خاص لعل و در لعل و لعل
 پس لعل و لعل و لعل و لعل و لعل

[illegible]

[illegible]

[illegible]

وہ کہتے ہیں کہ اگر وہ ان کا حق صلہ و رشتہ

وفتح على قولك لم يكن كذا في ثلث ولبس ما لم يفت
 بما بعده من المصنف وفتح على قولك لم يكن كذا في ثلث
 ثم يفت على ما لم يفت على ما لم يفت على ما لم يفت
 عليه السلام كان إذا قرء قطع أمة ليس كذا
 ليس بما بعده من المصنف وفتح على قولك لم يكن كذا
 ثم يفت ثم يقول لم يكن كذا في ثلث ولبس ما لم يفت
 ثم يفت ثم يقول لم يكن كذا في ثلث ولبس ما لم يفت
 ثم يفت وفتح على قولك لم يكن كذا في ثلث ولبس ما لم يفت
 ما لم يفت ليس كذا في ثلث ولبس ما لم يفت
 غير ما لم يفت وفتح على قولك لم يكن كذا في ثلث ولبس ما لم يفت
 بعد لفظ وفتح على قولك لم يكن كذا في ثلث ولبس ما لم يفت
 بفتح ما لم يفت كذا في ثلث ولبس ما لم يفت

که وقف نماید در غیر حق و وقف و بیکه دفع تغییر
 و حق که هم مشد شد و الله اعلم ان الله لا اله الا هو
 وقف که الا هو و الله اعلم ان الله لا اله الا هو
 و غیر حق است و فداست و در هر حال که است
 بتلكه و از این الله بعد از حق و وقف و حق
 بکام هم که در سیم و غیر حق و حق و حق
 و حق و حق نام بکام که کلام الله بعد از حق و حق
 مستحق و با زاست و با حق و حق و حق
 که با حق و حق و حق و حق و حق و حق
 که حق و حق و حق و حق و حق و حق
 مستحق و حق و حق و حق و حق و حق
 کافی است و حق و حق و حق و حق و حق

وَفَقَّتْ غَيْرُهُ بِرَأْفَتِ الْكَاتِبِ كَمَا تَقِينَهُمْ نَزْوِيَا
 فَطَابَ وَتَكَمَّلَ تَمَامُ الْوَقْفِ بِمَنْزِلِ الْإِقْبَالِ
 مَرَّاتٍ لَيْسَ بِمَعْلُومٍ وَلَا بِمَعْلُومٍ خَالِفَةً مَرَّةً
 بَلَّغَتْ وَقْفَ بِرَأْفَتِهِ وَوَقْفَ الْوَقْفِ الْوَقْفِ
 فَصَالِحُهُ بِرَأْفَتِ الْكَاتِبِ كَمَا تَقِينَهُمْ نَزْوِيَا
 لَوْلَا رَأْفَتُهُ لَمْ يَجِبْ تَمَامُ وَقْفِهِ قَوْلُهُ اللَّهُ
 لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْحَيُّ الْقَيُّومُ وَفَقَّتْ
 لَيْسَتْ حَمِيدٌ وَكَلَامٌ مُتَّفَقٌ بِهِ وَفَقَّتْ
 فَخَيَّرَ وَفَقَّتْ لَيْسَ بِمَعْلُومٍ وَلَا بِمَعْلُومٍ
 فَفَقَّتْ لَيْسَ بِمَعْلُومٍ وَلَا بِمَعْلُومٍ فَفَقَّتْ
 فَفَقَّتْ لَيْسَ بِمَعْلُومٍ وَلَا بِمَعْلُومٍ فَفَقَّتْ
 فَفَقَّتْ لَيْسَ بِمَعْلُومٍ وَلَا بِمَعْلُومٍ فَفَقَّتْ

اِنَّ شَيْطَانَ مَوْلَ لَكُمْ كَمَا جَاءَ فِي الْحَقِّ
 بِمَا اَمَّا لَكُمْ وَلَيْسَ بِكَ تَوْبَةٍ فَهِيَ بِطَوْبِ
 وَاجِلٌ فَعَلْ رَحْمَةً وَلَيْسَ ذَهَبٌ وَفَقَّ بِيَانٌ
 خَيْرٌ لِّكَ كَيْفَ تَدْرِي وَفَقَّ قَبِيحٌ لِّكَ كَيْفَ تَدْرِي
 مَا يَكُونُ تَابِعٌ مَا يَكُونُ وَفَقَّ وَفَقَّ وَفَقَّ
 كَقَدْرٍ بَرٍّ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَ مِنَ الْعِلْمِ
 وَفَقَّ وَفَقَّ لَكَ لَكَ الظَّالِمِينَ
 وَفَقَّ وَفَقَّ وَفَقَّ وَفَقَّ وَفَقَّ
 وَفَقَّ وَفَقَّ وَفَقَّ وَفَقَّ وَفَقَّ
 وَفَقَّ وَفَقَّ وَفَقَّ وَفَقَّ وَفَقَّ
 وَفَقَّ وَفَقَّ وَفَقَّ وَفَقَّ وَفَقَّ
 وَفَقَّ وَفَقَّ وَفَقَّ وَفَقَّ وَفَقَّ

چندین قلم خوانست بقصد پیش بردن و در وقت
 معافه در وقت با هم قریب و نام شده بر یک
 وقت با یکدیگر نزدیک بعضی وقت شرح نسخ و یکی
 سحر کافش است هم در وقت الفهات نیز که گذشت
 گفته و پیش از این به خط کوفی با یکدیگر
 به هم گشتند و در وقت معلوم است که وقت

شب با هم در وقت و در وقت با هم
 اندر لفظ و معنی متصل یا بعد از لفظ و معنی
 جامع از در وقت جایزه از صاحب وقت
 هر یک از این با هم و بعضی دیگر وقت و بعضی دیگر
 از خود وقت و بعضی دیگر با هم و بعضی دیگر
 و بعضی دیگر که در وقت و بعضی دیگر

در وقت

[illegible]

استوار علی و انما استقامت علی سبیل الله
 و سقاو حرکت و حال استقامت و تقصیر بدن
 تنوین با شافقتن حرکت کمال است و در این
 و بنواید و انشورین و فی کسر یا فکندن تنوین
 از حرکت ثل علم و من حکم و انشورین
 به جل کسر تنوین با فجه و انشورین
 تنوین با کسرین و انشورین و انشورین
 و انشورین و انشورین و انشورین
 سکه کسرین و انشورین و انشورین
 پیش ازین تنوین و انشورین و انشورین
 و انشورین و انشورین و انشورین
 و انشورین و انشورین و انشورین

[illegible]

موقوفه این وقف بنابر آنکه قاضی میخواند که خبر دارد
 از ده آیین حرف عله مفعول است از مفعول
 موقوفه حرف عله بنابر قاضی میخواند که خبر دارد
 میکند بکار خبر دادن باریکه بگوید موقوفه بنابر
 مثلا حال مولای برام جاریه معلوم می کنند
 وقف میکند و باز مولایم که فاله می خواند
 خواند جای که لفظ ایها الف بگوید پس می خوانم
 بر وقف میکند باز اینها می خواند و نیز می خوانم
 در حق خود خوان می بیند و می خواند و می خواند
 تا آن که این است و می بیند و می بیند
 می خواند و می بیند و می بیند و می بیند
 می خواند و می بیند و می بیند و می بیند

[illegible]

[illegible]

[illegible]

وَأَمَّا طِفْلٌ فَجُودٌ حَقٌّ لِّكُلِّ نَفْسٍ مَّا نَفَقَتْ لَهَا
لِذَلِكَ جُودٌ بِمَا كَفَرُوا وَخِلاَءٌ مَّا كَانُوا يَكْفُرُونَ
لَتَجْزِيَنَّهُمْ أَجْرَهُمْ بِمَا نَفَقَتْ أُولَئِكَ
بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ قَالَ أَلَمْ أَقُلْ لِّلَّذِينَ
يَا حَبِيبُ إِنَّكَ كَاشِفُ الْعَذَابِ عَنْ قَوْمِكَ
أَلَمْ أَدْنِهِمْ لَكَ يَوْمَ تَوَلَّوْا وَلَمْ يَكُن لَّهُمْ
دُونُكَ حَافِظٌ أَلَمْ تَرَ أَنَّهُمْ لَمَّا جَاءُوكَ
يَقُولُونَ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ نَحْمَدُكَ
وَقُلُوبُهُمْ مُّشْوَوْنَ بِمَا تُفْعَلُ بِهِمْ
فَلَمَّا تَوَلَّوْا كَانُوا مِنْكُمْ يَكْفُرُونَ
فَلَمَّا جَاءُوكَ قَالُوا إِنَّ عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ
مُرْسَلٌ فَتَوَلَّوْا فَاصْبِرْ لَهُمْ جُودًا
فِيمَا كَانُوا يَفْعَلُونَ

اَعُوذُ بِاللّٰهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ بِالسَّجْدِ
 بِاللّٰهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ
 بِالسَّجْدِ بِاللّٰهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ
 خوانده ایچم الدیخوینک و کون دینک و خدایک
 ملکالمه بناید و نهی با اوست و در نماز یک کس
 بخونجین کلمه صوره یا و یحیی و قلیان بگوید و هر کس
 باز نگوید و نسیم خوانده شریع خواند و این کلمه
 طلبه اورد و نهی عمل سازد و این اسم الله خواند
 ابتدا بخواند و بعد از آن بگوید یا اوست
 چنانچه در کتب کفریه آمده که خوانسته باشد بجا آید و در کتب
 بر او کسب کند و نیک نگاه بکند و انوار الزکوة
 در هر حالت و در هر کس و هر کس و هر کس و هر کس

انقرض

و فیه غیب به کثرت و فعل محو بر هر یکی مطلق از اولاد
 هر که است مخفی می باید بود و در بعضی وقت مخفی
 و مخفی عروق متعارف می شود و در بعضی وقت
 حکم است و از ادب و محبت و در بعضی وقت از محبت
 و غلبه از غلبه و کثرت ظاهر می شود که از بعضی
 است و از بعضی غیب لغتند و کثرت می باشد و از بعضی
 فتن بعضی لغتند و از بعضی فتن و از بعضی
 منع نایل می شود و کثرت می باشد و از بعضی
 در بعضی کثرت می شود و از بعضی کثرت می شود
 فایده سرور و از بعضی فتن و از بعضی فتن
 بقول محو می شود و کثرت و از بعضی فتن و از بعضی
 فتن و از بعضی فتن و از بعضی فتن و از بعضی

[illegible]

سنة ثمان عن الروح قل الروح من امر ربي
نق ارسلا

[illegible]

فی الجیب الطریق ای که لایق در جیب یا کالاجار شود و در جیب
عالم و یکف
و خلی نشود و در عالم مجید و خفیه ایست که در جیب
فی خلی السهل
میتوانم فی کند

١٠٠
 ١٠١
 ١٠٢
 ١٠٣
 ١٠٤
 ١٠٥
 ١٠٦
 ١٠٧
 ١٠٨
 ١٠٩
 ١١٠
 ١١١
 ١١٢
 ١١٣
 ١١٤
 ١١٥
 ١١٦
 ١١٧
 ١١٨
 ١١٩
 ١٢٠
 ١٢١
 ١٢٢
 ١٢٣
 ١٢٤
 ١٢٥
 ١٢٦
 ١٢٧
 ١٢٨
 ١٢٩
 ١٣٠
 ١٣١
 ١٣٢
 ١٣٣
 ١٣٤
 ١٣٥
 ١٣٦
 ١٣٧
 ١٣٨
 ١٣٩
 ١٤٠
 ١٤١
 ١٤٢
 ١٤٣
 ١٤٤
 ١٤٥
 ١٤٦
 ١٤٧
 ١٤٨
 ١٤٩
 ١٥٠
 ١٥١
 ١٥٢
 ١٥٣
 ١٥٤
 ١٥٥
 ١٥٦
 ١٥٧
 ١٥٨
 ١٥٩
 ١٦٠
 ١٦١
 ١٦٢
 ١٦٣
 ١٦٤
 ١٦٥
 ١٦٦
 ١٦٧
 ١٦٨
 ١٦٩
 ١٧٠
 ١٧١
 ١٧٢
 ١٧٣
 ١٧٤
 ١٧٥
 ١٧٦
 ١٧٧
 ١٧٨
 ١٧٩
 ١٨٠
 ١٨١
 ١٨٢
 ١٨٣
 ١٨٤
 ١٨٥
 ١٨٦
 ١٨٧
 ١٨٨
 ١٨٩
 ١٩٠
 ١٩١
 ١٩٢
 ١٩٣
 ١٩٤
 ١٩٥
 ١٩٦
 ١٩٧
 ١٩٨
 ١٩٩
 ٢٠٠

لثمة مرتبة بخواند در سال ربع الحوت رضى

[illegible]

[illegible]

سورة التاج ٦٠ سورة الطلاق ٦١ سورة التحريم ٦٢
سورة التوبة ٦٣ سورة النور ٦٤ سورة المائدة ٦٥
سورة الاحزاب ٦٦ سورة النحل ٦٧ سورة القصص ٦٨ سورة الحديد ٦٩
سورة الممتحنة ٧٠ سورة الفتح ٧١ سورة الحشر ٧٢ سورة الممتحنة ٧٣
سورة الممتحنة ٧٤ سورة الممتحنة ٧٥ سورة الممتحنة ٧٦
سورة الممتحنة ٧٧ سورة الممتحنة ٧٨ سورة الممتحنة ٧٩
سورة الممتحنة ٨٠ سورة الممتحنة ٨١ سورة الممتحنة ٨٢
سورة الممتحنة ٨٣ سورة الممتحنة ٨٤ سورة الممتحنة ٨٥
سورة الممتحنة ٨٦ سورة الممتحنة ٨٧ سورة الممتحنة ٨٨
سورة الممتحنة ٨٩ سورة الممتحنة ٩٠ سورة الممتحنة ٩١
سورة الممتحنة ٩٢ سورة الممتحنة ٩٣ سورة الممتحنة ٩٤
سورة الممتحنة ٩٥ سورة الممتحنة ٩٦ سورة الممتحنة ٩٧
سورة الممتحنة ٩٨ سورة الممتحنة ٩٩ سورة الممتحنة ١٠٠

١٢٠ سورة الفاتحة
١٢١ سورة البقرة
١٢٢ سورة آل عمران
١٢٣ سورة النمل
١٢٤ سورة القصص
١٢٥ سورة العنكبوت
١٢٦ سورة الروم
١٢٧ سورة النور
١٢٨ سورة النور
١٢٩ سورة النور
١٣٠ سورة النور
١٣١ سورة النور
١٣٢ سورة النور
١٣٣ سورة النور
١٣٤ سورة النور
١٣٥ سورة النور
١٣٦ سورة النور
١٣٧ سورة النور
١٣٨ سورة النور
١٣٩ سورة النور
١٤٠ سورة النور
١٤١ سورة النور
١٤٢ سورة النور
١٤٣ سورة النور
١٤٤ سورة النور
١٤٥ سورة النور
١٤٦ سورة النور
١٤٧ سورة النور
١٤٨ سورة النور
١٤٩ سورة النور
١٥٠ سورة النور
١٥١ سورة النور
١٥٢ سورة النور
١٥٣ سورة النور
١٥٤ سورة النور
١٥٥ سورة النور
١٥٦ سورة النور
١٥٧ سورة النور
١٥٨ سورة النور
١٥٩ سورة النور
١٦٠ سورة النور
١٦١ سورة النور
١٦٢ سورة النور
١٦٣ سورة النور
١٦٤ سورة النور
١٦٥ سورة النور
١٦٦ سورة النور
١٦٧ سورة النور
١٦٨ سورة النور
١٦٩ سورة النور
١٧٠ سورة النور
١٧١ سورة النور
١٧٢ سورة النور
١٧٣ سورة النور
١٧٤ سورة النور
١٧٥ سورة النور
١٧٦ سورة النور
١٧٧ سورة النور
١٧٨ سورة النور
١٧٩ سورة النور
١٨٠ سورة النور
١٨١ سورة النور
١٨٢ سورة النور
١٨٣ سورة النور
١٨٤ سورة النور
١٨٥ سورة النور
١٨٦ سورة النور
١٨٧ سورة النور
١٨٨ سورة النور
١٨٩ سورة النور
١٩٠ سورة النور
١٩١ سورة النور
١٩٢ سورة النور
١٩٣ سورة النور
١٩٤ سورة النور
١٩٥ سورة النور
١٩٦ سورة النور
١٩٧ سورة النور
١٩٨ سورة النور
١٩٩ سورة النور
٢٠٠ سورة النور

سورة الكوثر ١٠٠ سورة الكافرون ١٠١

سورة النصر ١٠٢ سورة الصمت ١٠٣

سورة الفلق ١٠٤ سورة الفلق ١٠٥

سورة الناس ١٠٦ سورة الفلق ١٠٧

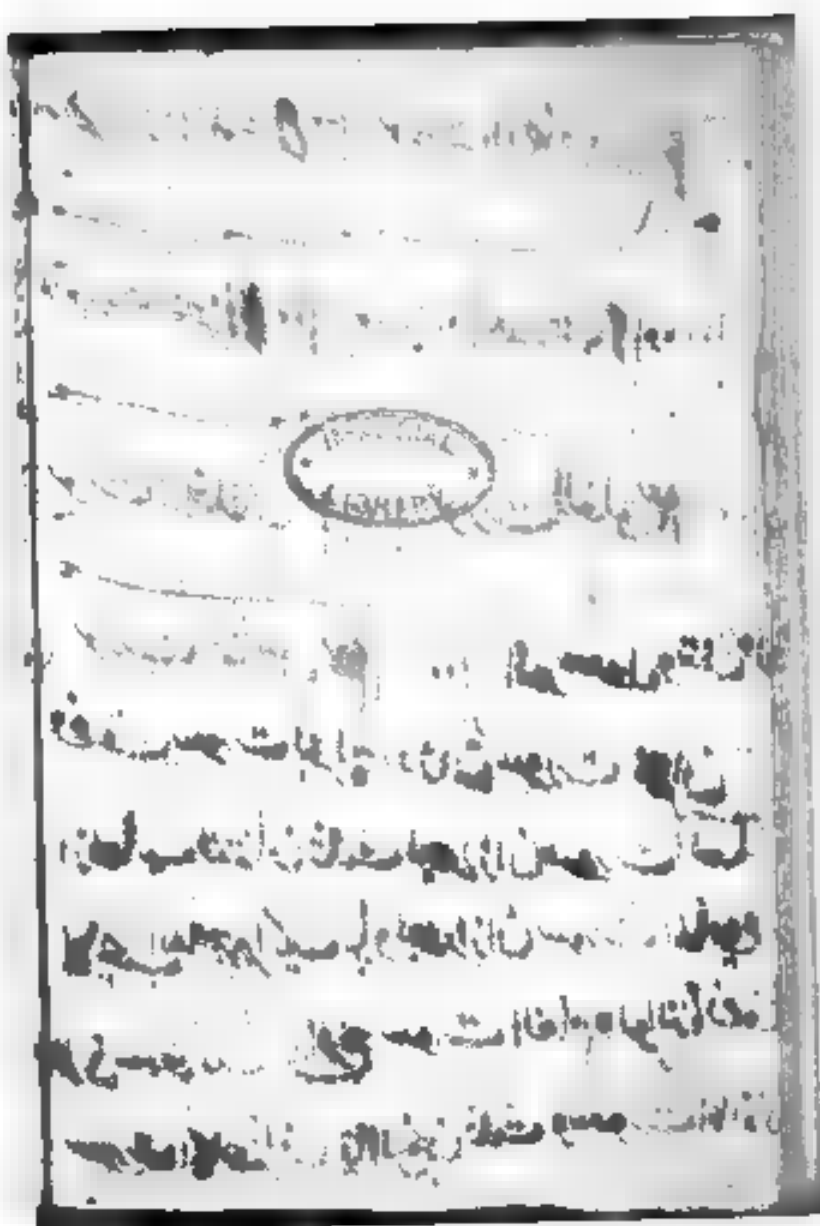
فقف سورة الفلق ١٠٨ سورة الفلق ١٠٩

ازهايب فقفان ثلث لبحر اذان سورة الفلق

لا يجب الفلق ١١٠ سورة الفلق ١١١

الذي سمعوك بالبحر سورة الفلق ١١٢

سورة الفلق ١١٣ سورة الفلق ١١٤



من فرمود که هر که بخواهد در این راه
رفت و مشی در این راهات و در این راهات
که در این راهات و در این راهات
که در این راهات و در این راهات
که در این راهات و در این راهات

وهموا الراج بعد از آن سورت برات شروع و اوله شد
یعنی من الراج بعد از آن سورت یعنی شروع و اوله شد
و در انجیل یعنی من سورت هو و طر و شامت و مانو
دایره سورت لوسف شروع شد و شامت و مانو
الراج بعد سورت طر و طر و شامت

۱. در این کتاب
 ۲. در این کتاب
 ۳. در این کتاب
 ۴. در این کتاب
 ۵. در این کتاب
 ۶. در این کتاب
 ۷. در این کتاب

[illegible]



Handwritten text in a cursive script, likely Persian or Arabic, written on aged paper. The text is organized into several lines, with some lines starting with a large, stylized initial letter. The script is dense and flowing, characteristic of historical manuscript writing.

١٠٠
١٠١
١٠٢
١٠٣
١٠٤
١٠٥
١٠٦
١٠٧
١٠٨
١٠٩
١١٠
١١١
١١٢
١١٣
١١٤
١١٥
١١٦
١١٧
١١٨
١١٩
١٢٠
١٢١
١٢٢
١٢٣
١٢٤
١٢٥
١٢٦
١٢٧
١٢٨
١٢٩
١٣٠
١٣١
١٣٢
١٣٣
١٣٤
١٣٥
١٣٦
١٣٧
١٣٨
١٣٩
١٤٠
١٤١
١٤٢
١٤٣
١٤٤
١٤٥
١٤٦
١٤٧
١٤٨
١٤٩
١٥٠
١٥١
١٥٢
١٥٣
١٥٤
١٥٥
١٥٦
١٥٧
١٥٨
١٥٩
١٦٠
١٦١
١٦٢
١٦٣
١٦٤
١٦٥
١٦٦
١٦٧
١٦٨
١٦٩
١٧٠
١٧١
١٧٢
١٧٣
١٧٤
١٧٥
١٧٦
١٧٧
١٧٨
١٧٩
١٨٠
١٨١
١٨٢
١٨٣
١٨٤
١٨٥
١٨٦
١٨٧
١٨٨
١٨٩
١٩٠
١٩١
١٩٢
١٩٣
١٩٤
١٩٥
١٩٦
١٩٧
١٩٨
١٩٩
٢٠٠